



# رهائی

۶۲

سال دوم شماره  
پنج شنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹  
شماره ۲۵ ریال

در این شماره :

• تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

و وظیفه نیروهای چپ

• گزارش و مبارزات کارگران بارانداز خرمشهر

یک تجربه؛ یک جمع بندی

• فدائیان اسلام (۱)

تقلب در قاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی

• چند پاسخ

• اعتصابات کاری در لهستان (۲)

“بهر کراسی و دموکراسی سوسیالیستی”

• روحانیت پهلوی و پیدارها

# تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

## ووظیفه نیروهای چپ

در شماره های گذشته رهائی، اشاراتی بسبب اوضاع کنونی کشور کرده و گفتیم که چگونه در بحران سیاسی فعلی، بورژوازی بر آنست که بسا بهره گیری از جونا رضایتی عمومی، در مقابل تنها جماعت روزمره حزب جمهوری اسلامی به مواضع قدرت که همزمان با مفتضح شدن این حزب و اعوان و انصارش در میان توده های مردم است، راه را برای دست یافتن به مواضع قدرت باز کند. بورژوازی در پناه ارتش که در رهبری خود عوام - فریبی چون بنی صدر را دارد، در پی آنست که از شرایط موجود به نفع قدرت تضعیف شده خود وارد عمل شده و شرایط را بنفع خود تغییر دهد و خرده بورژوازی نیز بهیچ رو حاضر نیست که از آریکه "قدرت الهی" خویش بزرگ آید. معبارت دیگر بحران سیاسی حاکمیت در حالی عمیقتر میشود که برای عمل بحران موجود اقتصادی و اجتماعی در ایران چشم اندازی در آینده کوتاه مدت متصور نیست و حاکمیت نیز در شکل فعلی اش در مقابل آن چیزی جز عجز و ناتوانی ارائه نداده است.



امروزه امید خرده بورژوازی سنتی در ایران به حکمروائی کامل و بدون قید و شرط در رهبری سیاسی جامعه به سرایی بیش نمیاند. حزب جمهوری اسلامی و توابع آن ووالی امر مجبور گردیده اند که علاوه بر استفاده از تزویر، تخمیق توده ها، برای ادامه حکومت جابرانه خود به خشونت نیز متوسل شوند. آخرین پیام "امام امت" که ملغمه ای از "عظوفت الهی" نسبت به نیروهای سیاسی و خشونت نظامی در مقابل "توطئه گران" بود به بهترین وجهی بیانگر واقعیتی است که این

جناح از حاکمیت در آن قرار دارد. حتی "پیروی درخشان" دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که امیول تقویتی ۲/۸۸ میلیارد دلاری را برای دولت ورشکسته مکتبی آقای رجائی به همراه داشت قادر نیست که در دینی مهتری مردم و به فریاد در آمدن رقیب را از چهره آنان بزداید و بعنوان کمک موشی در تثبیت یکجانبه این بخش از حاکمیت موثر افتد. دستپاچه شدن این بخش از حاکمیت در جریان دانشکاهها و بسیج امت مسلمانش - که مشتاقان قوگشان حرفه ای بیش نبودند - نشان داد که پایه های توده ای آقایان - همچون دانه های ریز و لغزنده تسبیحشان دیگر جز در نسوگ انگشتان نیز به چرخش در نمی آید. خرده بورژوازی سنتی در راس حاکمیت طی دو سال حکومت مطلقه اش، تنها "کارستانی" را که خود برای مردم انجام داده این است که نشان دهد که از این اما مزاده نیز معجزه ای بوقوع نخواهد پیوست. آنچه در فاصله ۱۷ شهریور و بهمن ۵۷، چون آفتاب رنگ باخته ای در تاریکی حرکت مردم نور در افشا نمود چند صاحبی نیز از خود "نور الهی" ساطع کرد. و چشم بسیاری از مردم را خیره نمود. در فاصله بهمن ۵۷ تا بهمن ۵۹ به چنان مه غلیظی تبدیل شده است که امروزه در مقابل وزش گردبادهای تند میتواند به عقب رانده شود. آنچه که به عیب و با تزویر برگردده تاریخ سوار گردیده، امروز خود در زیر مهمیزهای سخت همان تاریخ جان میکند. عدم لیاقت تاریخی، خود را در عدم لیاقت شخصی نشان میدهد و عدم لیاقت شخصی خود را در مقابل با موج نا رضایتی بصورت ترور کوربروز میدهد.



پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

بورژوازی بدبخت و زبون بخش خصوصی کسه در دوران شاه، "آزادی" یا بهتر بگوئیم، شرکت در دولت سرما به داری را طلب مینموسود، و در دوران دولت موقت، سمت دسته چاقو را برای خود حفظ نموده بود، امروزه تحت رهبری "داهبانه" بنی صدر توانسته است چاقوی خود را نه تنها لبه دار بلکه تیز نماید. جنگ ایران و عراق مستمکی برای ساختن ارتش، و انحصار طلبی حزب، دلیلی برای پوشیدن عباي "آزادخواهی" گردیده است. بورژوازی نیز خود را پیرو خط امام میدانند، اما آن خطی که خود برای رسیدن به مقصد انتخاب کرده است؛ بازسازی تولید سرما به داری. امروز بورژوازی سعی دارد که برگرداند ناراضی بیتی مردم سوار شود و از همان وسیله ای استفاده نماید که موتلف فعلی اش - خرده بورژوازی - دو سال پیش از آن استفاده کرد؛ همدردی و همسوئی با مردم. اما اگر تاریخ بخواهد دوبار تکرار شود و بسا ردم مضحکه ای بیش نباشد، آنگاه چگونه میتواند قهرمانی بهتر از بنی صدر و بازرگان برای خود انتخاب نماید.

اما مردم در کدام سو قرار دارند؟ آیا آنان خسته تر و فقیرتر از قیام بهمن ماه بیرون آمده اند و یا هنوز برای مصافهای بعدی رمقی در تنششان مانده است؟ آیا آنان نیز در این مقطع تاریخی خواهان سکون هستند؟ خواهان پیروزی یک جناح علیه جناح دیگر؟ و یا همکاری خبرگان بورژوا و خرده بورژوا را تحمیل بیشتر خود، می پذیرند؟ آیا جنبش طبقاتی را در مبارزه روزمره زحمتکشان این جامعه به آن درجه ارزش و تکرار مل رسیده است که توده ها انقلاب را در دستور کار خود قرار دهند؟ آیا "انقلاب دگر" امروزه مفهوم مشخصی دارد و یا بعهده تاریخ است که زمان و چگونگی سیر آن را روشن نماید؟ آیا محتوم دانستن شکست خرده بورژوازی معنایش پیروزی "بورژوازی" است؟ و یا تبدیل سوم را بنجا معنی مشخص مییابد؟



بنظر میرسد اگر نخواهیم از او هام و تخیلات حرکت کنیم و از بورژوازی انتظار "دموکراسی" و از خرده بورژوازی انتظار مبارزه ضد امپریالیستی داشته باشیم، باید حدود و ثغور حرکت آن بدیل سومی را که میتواند آگرنه بعنوان یک بدیل اجتماعی در شرایط فعلی جامعه بلکه بعنوان نیروئی که بتواند در لحظه معین تاریخی کارآیی بیشتری از خود نشان دهد، روشن نمائیم. در حقیقت در مقابل این بدیل سوم، سه راه وجود دارد. یا باید به تبعیت از خرده بورژوازی به گسرداب لجنزاری بنام "مبارزه ضد امپریالیستی" افتاد، و همزمان با "حزب توده" و فدائیان "اکثریت" به تشویق خرده بورژوازی حاکم در "مبارزه اش" پرداخت و مثل آنها و راه کارگر کارگران را به تولید بیشتر ترغیب نمود و عملاجیب ما حیان سرمایه

را از ارزش اضافی حاصله پیر کرد؛ پاسداران و ارتش را در مقابل با تجاوز عراق - ترغیب به دفاع از امام میهن نمود و راه را برای تثبیت حاکمیت استوار نمود، به افشای اعمال ضد دموکراتیک حاکمیت نپرداخت چون "لیبرالها" از آن سود میبرند و نتیجتا همسوئی و همنوایی با آنچه را که این بخش از حاکمیت بدان دست میازد تبلیغ کرد. یا همانند مجاهدین حداقل اگر نه در ذهنیت بلکه در "عینیت" و "واقعیت" خطی بورژوازی و ارتش را بغراموشی سپرد، طوری لبه تیز شمشیر را بسمت خرده بورژوازی سنتی و بخش روحانی حاکمیت حرکت در آورد که حتی با دعوای آن نیز، دامین بورژوازی و ارتش را نگیرد، آنقدر و بدرستی از لزوم دموکراسی دمزد (ولی بشیوه ای نادرست) "شیربی یال و دمبی" چون بنی صدر، خود را "آزادخواه جلوه گر سازد و سوار توهنسم توده ها" بخواهد قدرت سیاسی تضعیف شده بورژوازی را سا مان بخشد. هر چند ممکنست مجاهدین در تصور خود، درد عوای دو جناح موضع مشخصی را اتخاذ نموده باشند و با حرکت از موضع قدرت، بازی بین دو جناح را جایز شمرد و با حتی با نفوذ در میان ارتشش خطر آنرا بالقوه نبینند، اما با این وجود، در "عینیت" نیروها چگونه ای دیگر عمل می نمایند. "بنی صدر، بنی بدر حما بنتت میکنیم" مجاهدین، واقعیتش را در تقویت فرماندهی "کل قوا" مییابد که فلاحیها و شاهدمهرها در راس آن قرار دارند. جناحی تقویت میگردد که اهرم دولت و اقتصاد - هر چند ورشکسته - را در دست دارد و از این نیرو امکان مانورهای فراوانی را خواهد داشت. اما راه دیگری نیز موجود است: مبارزه در راه تشدید تقاضای جناح حاکم، و سمت دادن کلیه اعتراضات مردمی علیه حاکمیت. در حقیقت چپ مستقل اگر بخواهد نه دنباله روی این یا آن جناح از حاکمیت باشد باید با تبلیغ شعارهای مستقل خود در قبال مسائل مطروحه در سطح جامعه - شعارهای دموکراتیک و سوسیالیستی - به افشای حاکمیت - هر دو جناح آن - و تداوم مبارزه در سطحی وسیع تر دست زند.



در حقیقت ما با شرایط مشخصی مواجه هستیم. شرایطی که از یکسو مبارزه میان دو جناح تشدید یافته است و هر دو جناح در پی آنند که خود را به مناسبت آنها قدرت در حاکمیت تشبیه نمایند. از سوی دیگر ناراضی بیتی مردم دمبدم افزایش می یابد. بحران اقتصادی و اجتماعی نه تنها حل نگردیده است، بلکه بارها تشبیه ناشی از جنگ نیز بدان افزوده شده است. جنبش کمونیستی ایران نیز هنوز به آن رشد کمی و کیفی نائل نیامده است که در لحظه بتواند خود را به مناسبت آلترنا تيو قدرت در جامعه عرضه نماید. مضاف بر آن توطئه گران حاکم - هر دو جناح - بر

# هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه داری

# گزارش مبارزات کارگران بارانداز خرمشهر

يك تجربه

يك جمعبندي

دمیدم  
راهی نه زندگی است  
از مملع وجود  
تا مطرح عدم  
از نطفه بیاشده ره بازمی شود  
از او حکایت دگر آغاز می شود.

" نیما "

آغاز جنگ ارتجاعی دولتهای بورژواشی ایران و عراق سرآغاز فلاکتی دیگر برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان مردوکشور بوده است. ویرانی، آوارگی، بیکاری، گرانی، سرکوب و فقر بیشتر و شیوع امراض مختلف در میان زحمتکشان و... آن چیزهایی است که در حین جنگ نصیب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و عراق گردیده است. جبران نمی پی آمدهای جنگ نیز بردوش طبقه کارگر تحمیل خواهد شد. ترمیم خسارتهای وارد شده به زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کار دولت و بنیادهای بورژواشی نمی باشد، چراکه این بنیادها، فاقد آن خصلت طبقاتی انقلابی اند که بتوانند جوابگوی خواستها و نیازهای زحمتکشان باشند.

تجربه

روز شنبه ۲۹ آذر

تجمع در جلوی " وزارت کار " آغاز می شود. گروه گروه می آیند. بادهستها و با چهره های آشنا با کار، آشنا با رنج و درد، آشنا با درگیری خطوط چهره ها و نگاهها حکایت از ناآشنائی با محیط، سوالات بی شمار، تردیدها، ابهامات و ته مانده ای از توهم و توقع از نهادهای دولتی وبت ها، نارسایی راباستگینی خاصی تکلم می کنند، و وقتی هم که به زبان عربی یا بعضا کسری صحبت می کنند لغات بی شمار فارسی بکار می برند، تنها دکمی از آنها فارسی رابا صراحت و روشنی صحبت می کنند. صحبت با زبان فارسی بیان خواستهاشان را مشکل می سازد. در میان آنها زنی دیده نمی شود. تعداد جوانان کمتر از ۱۸ سال و پیر مردان منسن ترا از ۵۵ سال در میان آنها چشمگیر است. سن اکثر آنها بین ۲۵ تا ۴۰ سال میباشد. هر رهگذری را متوجه خود میسازند. در همه جمع این صداها را بخوبی می توان تشخیص داد: خانه های ما خراب شده. شهرمان داغان شده. زن و بچه های ما چند ماه است که چیزی برای خوردن ندارند. حقوق سه ماهه ما را نداده اند. ما حقوق

خودمان را می خواهیم. آواره شدیم. محلی برای زندگی و سکونت نداریم. اکثر بچه ها مان از سرما مریض شده اند. آخر چرا حقوق ما را تا حالا نداده اند؟ ما از کجا بیاوریم و بخوریم؟ مگر ما سرمایه داریم؟ ما حقوق خودمان را می خواهیم. سه ماه است که یک قران هم بمانداده اند. از کجا بیاوریم؟

جمعیت همگون می شود. نماینده انتخاب می کنند. چند نفر بسرعت انتخاب می شوند. کل جمعیت برای انتخاب " فعال " است. نماینده ها اکثر کارمند، سرکارگری سرپرست دسته اند. یکی از نماینده ها هم مدیر سابق " شرکت خدمات کشتیرانی " می باشد که در شرکت استیو دورینگ از نظر اداری - مدیریت ادغام شد. از نماینده ها دو نفر کارگر ساده هستند. نماینده ها وارد ساختمان " وزارت کار " می شوند و " بالا " می روند تا خوابگاههای کارگران را مطرح کنند و حقوق با جواب " وزارت کار " را به " پائین " بیاورند.

اینان کارگران گمرک بندر خرمشهر ( محمره ) هستند که اکثر در استخدام شرکت حمل و نقل و باراندازی " استیو دورینگ " می باشند. البته تعدادی از کارگران شرکت " ایران ترمینال " که شرکت مشابه " استیو دورینگ " و " شرکت خدمات کشتیرانی "، دو شرکت دیگر گمرک هم در میان آنها می باشند. حدود ۲ هزار نفر می شوند. البته این جمعیت همه کارگران این سه شرکت حمل و نقل گمرک نیستند. کل کارگران این شرکتها رقمی بیش از ۵ هزار می باشد ولی بقیه بیشتر با آمدن اینان بعلت پراکندگی بی اطلاع بوده اند یا مکانات مالی مسافرت از جنوب به تهران رانداشته اند. ماحیان این سه شرکت بغداد قیام بهمین ماه فرار کردند. مدیریت این شرکتها با نظارت نماینده ای که از طرف دولت تعیین شده انجام می گیرد. گویا این نماینده از قیام بهمین تا آذر ۵۹ بار تغییر کرده، آخرین نماینده شخصی بنام سازگار است که خودکارمند " وزارت کار " می باشد. کارگران شرکت های " استیو دورینگ " و " ایران ترمینال " در مبارزات سال ۵۷ مردم فعالانه شرکت کرده بودند. بعد از قیام بهمین ماه نیز در تیر - مرداد ۵۸ بخاطر اضافه حقوق و رسمی شدن اقدام به تحصن نموده بودند که بوسیله مدنی عام مسل سرسپرده و استانداری خوزستان دولت جمهوری اسلامی این تحصن سرکوب و متلاشی می شود.

کارگران در انتظار جواب هستند. با همدیگر گفتگو می کنند. آیا حقوق ما را " وزارت کار " پرداخت خواهد کرد؟ آیا امروز " وزارت کار " تکلیف ما را روشن می کند؟ لحظات سنگین انتظار، از یکی

ب - معین

را شناسایی کنند و از آنجا بیرون نمایند. با اینکار خود ترس تاریخی خویش را از حرکت کارگران، از پیوند کمونیستها با کارگران و از سازمان یابی مبارزات مطالباتی - طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکش به عمیقاً ترس و جبهی نشان میدهند.

کارگران هنوز در حال انتظار بر سر میز است و در مقابل سوال: اگر اینجا هم به ما جواب درستی ندادند چه کار کنیم، سه گرایش از هم قابل تفکیک و تشخیص میشود.

اول اینکه بر میگردیم به شهرهای خودمان و منتظر میمانیم تا چه بشود؟ استدلال این گرایش این بود که چون نمیدانیم جریبان جواکوبی چقدر طول میکشد و چون امکانات و قدرت مالی ماندن در تهران را بمدت نامحدودی نداریم پس بهتر است به محل های خودمان برگردیم و آنچه را که داریم یا قرض کرده ایم با زن و بچه هایمان بخوریم. بعضیها از همان روز شنبه شروع به برگشتن نمودند.

گرایش دوم این بود که از نخست وزیری به شکل راهپیمایی تا جماران نزد خمینی میرویم و در آنجا خواهشهای خود را مطرح مینمائیم. خمینی حتما جواب ما را خواهد داد. این گرایش همچنان در مسیر حرکت بعدی کارگران و تبدیل آن به گرایش مسلط بود.

گرایش سوم به شکل دو بدیل خود را مطرح میکرد. بدیل اول این بود که (کارگران) باید نخست وزیری را با زور اشغال کنیم و آنهایی را که توی ساختمان هستند تنبیه کنیم، و بدیل دوم باین شکل مطرح میشد که ما باید به خیابانهای شهر برویم و تظاهرات کنیم. شعار علیه "دولت" بدهیم و خلاصه حالا که اینها به حرفهایمان گوش نمیدهند ما باید حرفهای خودمان را به مردم بزنیم و "دولت" را افشاء کنیم.

بعد از مدتی نماینده های کارگران از نخست وزیری بیرون میآیند. جواب مشابه جواب "وزارت کار" است. "شما بیخود گردید آمدید اینجا. الان زمان جنگ است، دولت بودجه ای برای شما ندارد. بروید گدایی کنید. شما نمیایستی اینجا میآمدید و تظاهرات راه می انداختید" در این موقع جمعیت کارگران

خشمگین میشوند و در حالیکه با صدای بلند شعار یا مرگ یا حقوق را میدادند بطرف درهای ورودی حمله میکنند و با ممانعت از تردد ماشینها رانت و آمد را در پارکینگ و خیابانهای اطراف نخست وزیری قطع مینمایند مجدداً ترکیب نمایندگی با شرکت تعداد بیشتری از کارگران شکل میگیرد و با حمایتی که از طرف جمعیت از آنها میشود به ساختمان وارد میشوند و با طرح مجدد خواهشهای خود خواهان آن میشوند که نماینده های خرمشهر در مجلس شورای اسلامی و رئیس مجلس جواکوبی خواهشهای آنها باشد. در این هنگام بعضی از افراد گرایش اول شروع به رفتن به شهرهای خود میکنند و افرادی که در این مدت مریض

از نهادهای دولت بورژوازی بر اذهان کارگران سنگینی میکنند.

نماینده ها بعد از مدتی پائین آمدند. خبرها ناخوش بود. خطوط ناراضی و اعتراضی در صورت کارگران شکل می گیرد. به نمایندگان گفته بودند: " شما بی خود کردید که اینجا آمدید. الان موقع جنگ" و در جواب اینکه ما نان نداریم که بخوریم چکار کنیم؟ به آنها گفته بودند: " بروید گدایی کنید" و جواب به اعتراض نماینده این بود که: " به هرکجا که می خواهید بروید شکایت کنید".

در جمعیت همه می افتد. چی؟؟ همه ما اینها را "بالا" فرستادیم حالا ما باید از "پائین" برویم "بالا" بعد هم به ما می گویند " بروید گدایی کنید".

بعد از مدتی تصمیم بر این می شود که بروند جلوی نخست وزیری، آنجا هم خواستهایشان را مطرح کنند و هم شکایت "وزارت کار" رایکنند. یک دسته حدوداً سیصد نفری بشکل صف نسبتاً منظم بطرف خیابان کاخ حرکت می کند. بقیه جمعیت بشکل گروه گروه، جدا از هم این صف را دنبال می کنند. بدون اینکه شعاری بدهند. کمیت آنها، چقیه ها، شان، و قیافه هایشان تمامی رهگذران را متوجه خود میسازند.

بدون هیچ حادثه ای جمعیت به مقر نخست وزیری میرسد. تعداد بیشتری از کارگران در نمایندگی دخالت میکنند و مجدداً نماینده ها برای "بالا" رفتن خود را آماده میکنند. از ورود آنها ممانعت میشود. فشار جمعیت و هجوم آنها به در ورودی که یا شعار "یا مرگ یا حقوق" انجام میگیرد، پاسداران و نگهبانان را و میدارد که با کسب اجازه از "بالایی" ها اجازه ورود نمایندگان کارگران و ملاقات با معاونت نخست وزیری را بدهند. البته در این هنگام کارگران بطرف درهای ورودی هجوم میآورند تا کویا جلوی فرار نخست وزیری را بگیرند. از رفت و آمد ماشینها در خیابان پاسنور جلوگیری میکنند. چندین نفر هم با دراز کشیدن روی اسفالت و جلوی ماشینها از تردد ماشینها ممانعت میکنند. جمعیت حالت انفجاری بخود گرفته بود. بالاخره موفق میشوند نمایندگان خود را "بالا" بفرستند.

کارگران که به خشم آمده بودند شروع به دادن شعار "یا مرگ یا حقوق" مینمایند. در کنار این شعار متوهمانه و برای جواکوبی و خنثی نمودن صحبتهای پاسداران شعارهای "دروغ بر بنی صدر" و "الله اکبر خمینی رهبر و مرگ بر صدام یزید" نیز میدادند که بعد از شعار "یا مرگ یا حقوق" بیشتر شعار "دروغ بر بنی -

صدر" را میدادند. در زمانیکه کارگران انتظار نمایندگان خود را میکشیدند، پاسدارانی که لباس شخصی و بعضاً لباس پاسداری بر تن داشتند شروع به گشت زدن در میان جمعیت مینمایند که با نگاه در قیافه ها، دقت به متن صحبتها و گونه ای صحبت کردن اشخاص و طرز ایستادن افراد، بقول خودشان افراد "مشکوک"

پرتوان تریاد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

شده بودند نیز همراه آنها میروند. جمعیت بعد از بازگشت نماینده‌ها تصمیم میگیرند که محل را ترک کنند و فردا یکشنبه ۳۰ آذر مجدداً در جلوی نخست وزیری تجمع نمایند.

یکشنبه ۳۰ آذر

تجمع از صبح یکشنبه مجدداً شروع به شکل گیری مینماید. عده‌ای به شهرهای خود بازگشته‌اند و البته تعداد قابل توجهی هم از جنوب آمده‌اند. در خلال شکل گیری تجمع کارگران برای تازه واردها توضیح میدهند که تا حالا چه کرده‌اند و چه شده و از "مقامات" چه جوابی گرفته‌اند؟

علاوه بر اشخاص جدید کارگر تعدادی روشنفکر هم وارد تجمع شده‌اند. جستجوی پاسداران و حامیان سرمایه امروز شدیدتر میشود. و دنبال تازه واردین میگردند. در این میان دو دختری با که با کارگران صحبت میکردند و از کارگران سوالاتی مینمودند مورد پرسش از طرف پاسداران قرار میگیرند. پاسداران میخواهند کیفیهای دستی آنها را بازرسی کنند. دختران اعتراض میکنند و با حمایت کارگران موفق میشوند که از محل تجمع دور شوند. امروز نمایندگان علاوه بر نخست وزیری به مجلس هم میروند و خواستهای خود را مطرح میکنند. در ابتدا به آنها میگویند که رئیس مجلس آقای رفسنجانی مریض هستند. بالاخره نمایندگان کارگران موفق به ملاقات رفسنجانی و... میشوند. جواب رئیس مجلس و نماینده‌ی خرمشهر و دیگران به آنها این است که: دولت در خزانه یک قران هم ندارد و نمیتواند حقوق شما را پرداخت نماید. اگر میخواهید دولت شما را به اردوگاههای جنگ زندگان در جیرفت، جهرم و... ببرد و در آنجا به شما جیره میدهد.

کارگران امروز دیگر تقریباً از رسیدگی به کارشان توسط نخست وزیری و مجلس نا امید میشوند. تعدادی از آنها عزم بر گشتن می کنند. ولی کل جمعیت در مجموع حاضر به ترک آنجا نیست و در ضمن برنامه اعزام به اردوگاههای جنگ زندگان را رد می کنند با این استدلال که شرایط زندگی بنا به شواهد تئوریک خود کارگران در اردوگاههای جنگ زندگان خیلی مشکل است و حاضر نیستند در زیر چادر، سرما بباران و آنهم با جیره ای که حتی شکم زن و بچه‌هایشان را سیر نمی کند زندگی نمایند. می گویند که ما کارگریم و حقوق خواهیم ما که اسپرچنگی نیستیم. ما در این مملکت کسار میگردیم. سالیها کار کردیم الان حقوق می خواهیم حقوق خودمان را. عده ای هم میگفتند که آیا آنها یعنی آقایان نخست وزیر، رفسنجانی، بنی صدر و... حاضرند که خود و خانواده‌هایشان در آنجا و با این شرایطی که هست زندگی کنند؟ اگر آنها راست می گویند ما خانه بدهند. تنوی ساختمانهایی که خالی است و قابل سکونت و با اندازه لازم و کافی پوشاک و خوراک تحویلیمان نمایند.

نمایندگان کارگران با مراجعه به مصوبه مجلس که دولت باید نصف حقوق کارگران و کار-

کنان خود را که کمتر از ۲ هزار تومن و بیشترازی هزار و پانصد تومن نشود پرداخت نماید، خواهان پرداخت نصف حقوقها برای سه ماه می شوند. این امید بیشتری شدموقعی که کارگران خردار می شوند که حقوق یکماه کارگران شرکت ایران ترمینال " به این شکل پرداخت شده و اینبار خواست خود را بر پرداخت حقوق خود به این شکل مطرح شده توسط شرکت با دولت بیان می کنند. مباحثات نمایندگان کارگران با نخست وزیر بر مبنای طرح این خواست مجدداً شروع میشود. در این حین عده ای از کارگران پارچه های سفیدی را که بارنگ سرخ شعارهای " حقوق کامل کارگران پرداخت باید گردد." و "مکانات زندگی برای کارگران و مردم جنگ زده تامین باید گردد." با امضای کارگران شرکت استیو دوربنگ ( کمرب خرمشهر) در معرض دید همه کارگران قرار می دهند. ولی با جواب همان است: ما نمی توانیم کارم بکنیم. دولت یک ریال هم در خزانه ندارد. ما قادر نیستیم حتی یک ریال بشما پرداخت کنیم. بعضی از کارگران معتقدند که همان موقع یعنی روزیکشنبه بعد از ظهر نزد خمینی بروند چون گویا او می تواند مسئله را حل کند و از این جریانات آذارات خبر ندارد. ولی در آنروز این درایش نمیتواند مسأله شود. جمعیت کم پراکنده میشود. تصمیم بر این میشود که فردا جلوی نخست وزیری جمع شوند و از آنجا بشکل راهپیمایی - تظاهرات روانه ای جماران شوند. تا مشکل خویش را در نزد شخصیتی دیگر مطرح نمایند که گویا قادر به حل این معضله سرمایه داری است.

دوشنبه ۱ دی

صبح دوشنبه، تجمع با زهم مجدد کارگران در جلوی نخست وزیری و مجلس ادا می نماید. اینبار پس از مباحثات با معاونت نخست وزیری و مجلس مجدداً کار آنها به "وزارت کار" محول میشود. و انتظار دیگری در اذهان کارگران شکل نمیگیرد. انتظار مجدداً وزارت کار. قرار میشود که جمعیت کارگران همان موقع بطرف "وزارت کار" بروند. البته اینبار خواست خود را شعار خود کرده و با صدای بلند شعار مرکزی را بگوش مردم میسرانندند. در طول خیابان انقلاب اکثر جمعیت از آنها پشتیبانی می کردند و خواست آنها را تا پیید می نمودند. پاسداران سرمایه نیز بشکل پیاده و سواره در ماشینهای پیکان کمیته سعی در کنترل و جلوگیری از شرکت دیگر مردم در این تظاهرات می کردند. از مهمترین نکات این لحظات ناتوانی عناصر مرتجع در برهم زدن این تظاهرات در موقعیکه تظاهرات و راه پیمایی زحمتکشان ممنوع اعلام شده است می باشد. وقتی که به "وزارت کار" میرسند، ابتدا پاسداران سعی در ممانعت از ورود کارگران به محوطه پشت تریه های "وزارت کار" میکنند. کارگران با هجوم خود پاسداران را با عقب میرانند. یکبار دیگر نماینده ها "بالا" میروند. ناظر کارگران آنجا می مانند، ولی جواب همان است. اینبار کارگران خشمکین تر شده و شعارهای "وزارت، وزارت جواب کارگر بده، وزارت، خجالت، حقوق کارگر بده"

را با صدای بلند و رسای خود آوای مبارزه خویش  
مینمایند. اکثر جمعیت از "وزارت کار" خارج شده  
و روانه خیابان میشوند. بالاخره همه جمعیت بحرکت  
می آید و بطرف میدان انقلاب حرکت می کند. شعارهای  
انسان همان شعارهای صبح بود: "حقوق سه ماهه  
خونین شهر پرداخت باید کرد. رجائی، رجائی  
خودت برو کدایی. رجایی، رجایی حقوق کارگر بده"  
اکثر افرادی که در مسیر راهپیمایی بودند  
از خواست کارگران حمایت میکردند. کم کم عده  
تظا هر کنندگان کمتر میشود. اکثر کارگران  
مسافر خانه هایی که در آنجا مستقرند بر میگردند.  
تعداد زیادی از مردم به کارگران می پیوندند  
از "میدان انقلاب" وارد "خیابان کارگر" می  
شوند. اطراف کارگران افشاکری علیه حاکمیت  
شکل میگیرد. از خیابان "کارگر" وارد بولسوار  
"کشاورز" میشوند و از بولسوار به خیابان مصدق و از  
آنجا بطرف جماران. وقتی به پستهای بازرسی  
پاسداران میرسند، پاسداران جلوی حرکت کارگران  
رامی گیرند و در حالیکه لوله تفنگها را بطرف  
کارگران نشانه رفته اند با هجوم کارگران به  
عقب رانده می شوند. زنجیرهای مانع را کارگران  
از جا می کنند. در یکی از پستهای بازرسی  
کارگران می گویند که خمینی مریض است و نمی  
تواند همه شما را ببیند. شما باید خواسته ها  
بیتان را بشکل کتبی بما تحویل دهید. ما  
خمینی میدهیم تا به آن رسیدگی شود. کارگران  
شعار پارچه ای خود را در مدخل پست بازرسی نصب  
میکنند و شب را در مسجد جماران به صبح میرسانند.  
صبح هم به آنها میگویند که ما به "وزارت کسار"  
تلفن کردیم و کار شما را در آنجا راه می اندازند.  
کارگران را بدون جواب قانع کننده، در روز سه شنبه  
در حالت توهم نگه میدارند.

چهارشنبه ۲ دی

صبح چهارشنبه برای چندمین بار کارگران جلوی  
"وزارت کار" تجمع می کنند تا شاید معجزه ای  
انفاق افتد. یکی از منتخبین کارگران که توانایی  
نام دارد و قبلا مدیر "شرکت خدمات کشتی رانی"  
بوده آخرین نتایج را بسمع کارگران می رساند و  
می گوید که دولت حاضر شده نصف حقوق را بهمان  
شکلی که مجلس تصویب کرده بود بشما بدهد فقط ما  
(نماینده ها) منتظر آن هستیم که فتوکپی تصویب  
نامه را ضمیمه فتوکپی کارتهای شناسایی شما  
و تقاضای درخواست حقوق نموده به آنها ("وزارت  
کار") تحویل دهیم. تا زمان رسیدگی و اقدام، حدود  
دو هفته طول می کشد. البته این دو هفته هم کاملا  
معزز نیست و ممکن است بدوماه بکشد پس بهتر است  
شما به محلتان برگردید و حقوق شما را در محل هائی  
که تعیین میکنیم و در محل هائی که هستی پرداخت  
میکنند.

کارگران را بر مبنای مناطقی که  
مایلند حقوق خود را در آنجا دریافت  
کنند تقسیم میکنند: خلف آباد، شادگان  
(فلاحیه)، اهواز (ملا نائی)، بندر معشور  
...

طبق اطلاع موثق کسب شده تا تاریخ  
۱۵ دی حقوق کارگران پرداخت نگردیده. علاوه  
بر آن از ۲ نفر از افرادی که جزو نمایندگان  
بودند تا تاریخ ۱۵ دی خبری نشده است.  
تعداد زیادی از کارگران میگویند که دولت  
این دو نفر را دستگیر کرده. کارگران  
علت دستگیری آنها را برخورد تند به  
دولت و "خلقی" بودن آنها میدانند.  
هیات نمایندگان در خیابان آزادی یا  
پین تر (طرف میدان آزادی) از "وزارت کار"  
دفتر کار گشوده اند تا بعنوان محل کار  
فعالیت جهت گرفتن حقوق کارگران از آن  
استفاده نمایند.

جمعیتی

با آغاز جنگ دولتهای ایران و عراق  
شهرها و مناطق جنگی توسط مردم تخلیه  
گردید. این تخلیه و بیرون رانده شدن مردم  
از کاشانهی خود سیل آوارگان جنگ زده  
را بدنبال داشت. شکل تشکل اجتماع  
(سامانهی اجتماعی) قبلی مردم از  
کمیته شد. تجمع و تشکل کارگران  
زحمتکشان در محل کار، محل زندگی  
مناسبات اقتصادی - اجتماعی، بورژوازی  
گرفته بود از هم پاشیده شد. تشکل اولی  
قبلی یعنی محل (و مناسبات) کار کارگران  
اینک به توسط جنگی ارتجاعی بشکل دیگر  
یعنی بیکاری - آوارگی تقلیل یافته است.  
در این تشکل نیز مبارزهی طبقاتی آشکار  
و پنهان ادامه یافته. سازمان یابی و  
سازماندهی مبارزهی طبقاتی بی تأسی  
از این تشکل ویژه و کیفیت آن نمیشد  
تا بیداری، موقت وانمود شدن این حال  
(وضع جنگی)، پراکتیکی حاکم بر این  
تشکل و همچنین رقابت موجود ناشی از  
کفایت شرایط زیست و تامین مایحتاج زندگی  
از خطتهای بارز و مهم این تشکل میباشد.  
از آغاز جنگ تا کنون اکثر کارگران  
زحمتکشان مناطق جنگی خرمشهر (محصره) آباد  
ان، اهواز، سوسنگرد (خفاجیه) و... از کسار  
بیکار شده و نه شرکتهای صاحب کاران و نه  
مجتمعهای مربوطه و دولت حقوق آنان را  
پرداخت نکرده اند. در شکل اولیهی ناشی  
از جنگ - بیکاری - آوارگی - و در شرایط  
عدم پرداخت حقوق کارگران - مبنای  
مطالباتی - طبقاتی آنها با سرمایه دار  
و دولت بورژوازی شکل میگیرد. توجه به  
مبارزه در وضعیت سیاسی کنونی و در اوضاع  
واحوالی که طبقه کارگر در مجموع در  
بسر میبرد پیش نهاد اولیه برای شرکت فعال  
در مبارزات کنونی کارگران و زحمتکشان  
و سازمان یابی و سازماندهی اتحادیه

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه





حجت الاسلام ریز و درست، همچنان ادامه دارد و هر روز، ابعاد هولناک تری بخود میگیرد. تا جائیکه امروز انسان نمیداند آنچه می‌شود، میخواند و میبیند، راستی می‌شود، میخواند و میبیند و یا با کابوس وحشتناکی مواجه است. امروز تاریخ نویسان آنها در مسخ واقعیت‌های تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغ بافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده‌اند. امروز، رهبران‌شان با وقاحتی که ابعاد عظیم و بنصور نیامدنی‌اشان، انسان را به فقط بخشم بلکه بیشتر بوحشت می‌اندازد، تعسّل وارونه میزنند. امروز وعظ آریا مهری و آخوندهای ساواکیشان به سخوار همسان باطلی که در مناظر می‌باعثند، با تبدیل نام آریا مهر به امام امت، ادامه میدهند. حجت الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت "السلطان ظل الهی الارض" را تکرار میکرد (پیغام امروز، ۵۸/۳/۲۸)، کسیکه قبلاً از شهریور ۲۰، دلال بازار بوده و حتی بعداً وقتی که معمم شد دست‌از دلالتی بر نداشت تا آنجا که روزنامه‌ی فکاهی توفیق درباره‌ی شغری سرود که یک مصراع آن چنین بود:

"کی علی در جنگ لاسٹیک می فروخت؟"

و از سال ۱۳۲۵ بعد با دریافت مقرری ماهانه (با حقوق همدیفسرتیبی) از رکن ۲ ارتش شاه، در یادگانه‌ها سخنرانی میکرد و در آنجا افسری شعار "چه فرمان بیزدان چه فرمان شاه" را میداد، کسیکه یکی از دستیاران سرلشکر زاهدی - نخست وزیر کودتا - و دوست سرتیب بختیار - فرماندهی نظامی - و سرلشکر با تمام نقلیچ - رئیس ستاد ارتش - بود و پس از کودتا به توصیه‌ی آیت الله کاشانی، بمنظور تأیید رژیم کودتایی و تحکیم پایه‌های حکومت آن، در شهرستانها سخنرانی میکرد (مجله‌ی "باشاد"، به نقل از روزنامه‌ی "آیندگان"، ۵۸/۵/۱۳۰)، امروز دقیقاً همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی بر عهده دارد: برای سلامت "نایب امام" و "امید مستضعفان جهان" و "حفظ وجود رهبر عظیم الشان انقلاب از جمیع آفات و بلیات" دعا میکند، بمنظور تأیید رژیم جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به شهر دیگر میرود، از طرف‌دائرة سیاسی - ایدئولوژیکی (نام اسلامی رکن ۲) ارتش، برای ایستاد سخنرانی در یادگانه‌های تهران و شهرستانها دعوت میشود، در حضور آیت الله خمینی از "شیخ فضل الله شهید" تجلیل بعمل می‌آورد، در نماز جمعه‌ی تهران به امامت حجت الاسلام خامنه‌ای به مصدق دشنام میدهد. خلاصه اینکه، یکی از گل‌های سرسید جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید "امام امت" و مرشد فدائیان اسلام است. امروز، آنکه رهبری میکند، آنکه حکومت میکند، آنکه قانون مینویسد، آنکه حاکم شرع است، آنکه ابزار سرکوب را میگرداند، آنکه

## فدائیان اسلام (۱)

قلب در تاریخ،

## سکه رایج در جمهوری اسلامی

و - رازی

از همان اولین روزهای پس از قیام بهمن ماه، که روحانیت همراه با بورژوازی با سوار شدن بر کرده‌ی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یکصد سال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یکماه پس از قیام یعنی در ۲۴ اسفند ۵۷، تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تحلیل از آیت الله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه، به اساسی ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۲۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها) و به نقش تعیین کننده و خائنانه‌ی او در موفقیت کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به بهانه‌ی "تنکی وقت" مطلقاً اشاره نشد. مسخ واقعیت‌های تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت بحدی وقیحانه بود که حتی علی اصغر حاج سیدجواد که چه قبل از قیام و چه ماهها بعد از آن، در ایجاد توهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به اعتراض گشود (۱). و همان وقت در شماره‌ی ۳۱ نشریه‌ی "جنبش" مقاله‌ای نوشت تحت عنوان "به تاریخ دروغ نگوئید".

از همان آغاز تا به امروز، این دروغگویی‌های بیشرمانه به تاریخ و توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنباکوی، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام با شکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگر پهلوی، درباره‌ی بهبهانی‌ها، شیخ فضل الله‌ها، آیت الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت الله بروجرودی‌ها، حجت الاسلام فلسفی‌ها، آیت الله خمینی‌ها و دهها آیت الله

اینرا امروز نه کمونیستها بلکه در همان ایام روزنامه‌ی "مردم ایران" یعنی ارکان "خداپرستان سوسیالیست" در شماره‌ی ۲۵ مورخ ۲۲/۴/۱۱ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که سخن آیت‌الله کاشانی، که بقول حسین هیکل "از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قویترین رهبر شیعه بود" (۲)، بحق چنان ناچیز باشد، دیگر حساب چند تروریست فدایی اسلام (که اگر متحد آنها یعنی چاقوگشان حزب دکتر بقایی را کنار بگذاریم، تعداد فعالینشان در آن زمان از انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد)، کاملاً روشن است.

پیدا است که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روزه، در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی میلیون‌ها انسان، با وقاحت تمام در زمینه‌ی بدیهی‌ترین مسایل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد و تابع سی سال قبل، نعل وارونه زد؟

\*

میدانیم که فدائیان اسلام، پس از سکوت بیست و چند ساله، بعد از فرار شاه، در زمان حکومت شاهپور بختیار، با انتشار مجدد "ارکان انقلابی اسلامی" و "ارکان اساسی انقلاب" (۴) یعنی روزنامه‌ی "نبرد ملت" فعالیت مجدد خود را آغاز کردند. اصلاً جمعیت فدائیان اسلام، کی، چرا و چگونه بوجود آمد؟ چه قدرتی در پس فعالیت‌های تروریستی آن خوابیده بود؟ در جریان سال‌های سی چه ضرباتی به جنبش فدا می‌رسانید توده‌ها وارد آورد؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد، "دشمنان طاغوت" چه میکردند؟ چرا و چگونه در سال ۳۶، نواب صفوی و همدستان او کشته شدند؟

ما در طی چند مقاله میکوشیم به سئوالات فوق پاسخ دهیم. برای نگارش این مقالات، عمدتاً از منابع و "اسناد معتبری" که توسط فدائیان اسلام، دوستداران و هواداران آنها در جمهوری اسلامی نوشته شده، استفاده خواهیم کرد تا نکویندا کشته کمونیستها برای "کوبیدن فرزندان برومند اسلام" از "اسناد مجعول و غیر معتبر" بهره برداری کرده‌اند. برآستی چه کسی میتواند ادعا کند که "کشف الاسرار" خمینی، "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مصاحبه‌های مجله‌ی "پیام انقلاب" با عبدخدایی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبداللّه کرباسچیان، عدیر و سردبیر نشریه‌ی "نبرد ملت" قبل از ۲۸ مرداد و امروز، مقالات مندرج در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و "اسناد معتبر" مشابه، ساخته‌ی کمونیستها و "دشمنان اسلام" است؟ ما بررسی خود را درباره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴ آغاز میکنیم.

"در سال ۱۳۲۴، آقای سیدمجتبی نواب صفوی، نواب فدائیان اسلام، ..."

وعظ میکند، آنکه رویدادهای جاری را تفسیر میکند، آنکه تاریخ مینویسد، یک شیخ فضل الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است (از ظواهر امر که بگذریم و بویسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق این سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل الله، کتاب "حکومت اسلامی" و "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" را در کنار هم قرار دهید، ممکن نیست از شباهت عظیم آنها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خود نبرسید که آیا هر دو این آثار از یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویسته‌ها در ماه‌های اخیر را از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی در سی سال پیش به فساد فدایی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی الارض است ولی فلان مزدور و شکنجه‌گر رژیم شاه که دستش بخون دهها مبارز و انقلابی آلوده است مشمول عفو امام قرار نمی‌گیرد. هر شماره از مجله‌ی "پیام انقلاب" (ارکان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را کتب انتخاب کنید، اگر آرم سپاه پاسداران نوشته‌ی زیر آنرا نبینید، ممکن نیست که آنرا با ارکان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید. فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سال‌های بیست را ندارد که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیر بنای مشروع‌طلبی و ولایت‌فقیه که مستکسر و بنیانگذار اصلی آن شیخ فضل الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت‌الله کاشانی (۲)، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت‌الاسلام فلسفی، با زوی مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت‌الاسلام خلخالی و رهبر آن آیت‌الله خمینی است.

\*

تازه‌ترین تحریف واقعیت‌های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم بعثتی تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد بمناسبت سالروز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به روایت آن، آنچه در سی سال اخیر، بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت، به یمن آیت‌الله کاشانی و تنی چند از عمال بی‌اراده‌ی او و همفکران آنها بوده، و توده‌ها در آن جنبش بزرگ توده‌ای هیچ نقش نداشته‌اند.

"نقش شخصیت شما در ایجاد این قیام ناچیزتر از آنست که در مخیله‌ی خود سنجش کرده یا دوستانتان توجیه می‌نمایند، بلکه این التهاب و اثر قیام عمومی است که کاشانی را در طلوعه یک جنبش، بزرگ کرده تا ریاست مجلس سوق داده است."

کمک آقایان سیدحسین امامی و سید عبدالحسین واحدی و سیدمحمد واحدی تأسیس میکنند. ("برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه ۱).

"آغاز نبرد ((فدائیان اسلام)) با کشتن کسروی شروع میشود. سرک کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است. پس از آنهم عده‌ای از جنایت‌کاران را کشتیم و رزم‌آرا را می‌کشتیم. نفت را ما ملی کردیم." (بیانات بر سر برادر حجت‌الاسلام عظیمی در اجتماع پرمهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین بمناسبت ۱۷ شهریور نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲).

فدای مورش و محقق دانشمند، احمد کسروی، توسط فدائیان اسلام بر کسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد. فدائیان اسلام همواره از آن بعنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" و از افتخارات خود ذکر میکنند. درباره‌ی انگیزه‌ی قتل کسروی، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان بد شیوه‌ی اسلامی، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله‌ی آنها روایتی است که حسن هیکل در کتاب "ایران، کوه آتشفشان" نقل میکند.

"نواب صفوی، رهبر جمعیت، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌ای از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌ای از احمد کسروی در آن درج شده بود. نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌های کسروی متضمن طعنهای زنیده بر دین مبین اسلام است... نواب بعد از مطالعه‌ی آن، با خشم و غضب برخاسته به نزد یکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن استاد را درباره‌ی نویسنده‌ی مقاله بدانند... (۵) و استاد جواب داد: کافر است، و قتلش جایز" (ص ۷۷)

نکته‌ی جالب و ناشناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است: "کشف‌الاسرار" خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است. (۶) "کشف‌الاسرار" در واقع فحش نامه‌ایست علیه شریعت سنکلی و بویژه علیه "کسروی خبیث و کسرویها". نقل قولهای تکان دهنده‌ای که از این کتاب ارائه خواهیم داد میتواند

نه تنها سر نخهایی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد بلکه همچنین بر تاریخ بلافاصله، نور بیافشد و برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های بظاهر کج گذشته‌ی رویدادهای دو سال اخیر، راهمما باشد. همچنان در رابطه با ترور کسروی در اینجا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آنرا بعداً خواهیم داد) که در زمان انتشار "کشف‌الاسرار" آیت‌الله خمینی از مدرسن حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و نواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه.

اگر بیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام در طی چهل سال اخیر محتاج به تحقیق وسیعتر و فاکتهای بیشتری است (و ما در اینجا با طرح مساله و بدست دادن سر نخ‌ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری میطلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت‌الله کاشانی، لااقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته‌شده و اثبات شده است. علاوه بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران آیت‌الله کاشانی، صاحب نظران نیز بکرات بر این امر تکبیه کرده‌اند. فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، جنای با نام کاشانی کره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی میان نیاورد. با اینحال در این سلسله مقالات کر چه سعی خواهیم کرد باین امر بپردازیم ولی برای روشن شدن برخی از مسایل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (و ما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کردن صنعت، از آنها استفاده خواهیم کرد)، ارائه دهیم.

در این سلسله مقالات، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام، درباره‌ی ترور رزم‌آرا - مکتب بیشتری خواهیم کرد. چرا؟ برای این که یک دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها را افسا کنیم. زیرا که این روزها غالباً ادعا میشود که اکبر رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمیشد، نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمیآید. چندیات آن برنامه‌ی تلویزیونی در سالروز مرگ نواب صفوی و خزعلات (مذکور در فوق) آن آخوند نیمچه فاشیست که: "... رزم‌آرا ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم"، بکنار، واقعیت قتل رزم‌آرا در کجاست؟ علت واقعی ترور رزم‌آرا با معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی زمان استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه و دربار، بعضی از رهبران جنبه‌ی ملی و روحانیت بویژه

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

کاشانی سود مجستند زیرا بخوبی میدانستند که بدون حمایت کاشانی حتی یکروز هم دوام نخواهند آورد. با این که فدائیان اسلام همواره از دانشانی بعنوان "رهبرکبیر" خود یاد میکنند، روابط آنها، بر خلاف ادعای فدائیان اسلام، همواره چندان حسنه نبود. آیت الله کاشانی هر جا که منافع خاص او ایجاب میخورد به توقعات فوق ارتجاعی فدائیان اسلام (مثلا در زمینه بیرون ریختن زنان از ادارات)، مهار میزد. کاشانی قشربند و تاجر فکری شیخ فضل اللهها، نواب صفویها و رهبران کنونی جمهوری اسلامی را نداشت و از نوعی بینش سیاسی برخوردار بود.

(۳) "ایران، کوه آتشفشان"، حسین هیکل صفحه ۷۲. توضیحا اضافه کنیم که حسین هیکل روزنامه نگار مصری، در سال ۱۳۲۹، پس از ترور رزم آرا به ایران آمد و در طی اقامت یکماهه خود در ایران، چهار بار با آیت الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. حاصل این بازدید یکماهه از ایران سلسله مقالاتیست در روزنامه ای اخبار الیوم که بعدا در سال ۱۳۳۰، در کتابی تحت عنوان "ایران، فوق برکان" جمع آوری و منتشر شد. کتاب مذکور، در سال ۱۳۵۸، با انگیزه ای مشخص و با ترجمه ای مثله شده توسط نشریه "عادیات" (قم، صندوق پستی ۲۰۹) بفارسی انتشار یافت. همین ترجمه ناقص و مثله شده فارسی یکی از منابع ما در این سلسله مقالات خواهد بود.

(۴) مراجعه کنید به جزوه "علل توطئه ای مکارانه ای ارشاد ملی" علیه روزنامه ای نبرد ملت، نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" بقلم عبدالله کرباسچیان، مدیر روزنامه ای نبرد ملت صفحات ۷ و ۱۰

(۵) نقطه ها از ترجمه فارسی است.  
(۶) این کتاب تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به پاره ای اشارات در متن کتاب، تاریخ انتشار آن بین سالهای ۱۳۲۱-۲۳ میباید.

(۷) "تجدید حیات" فدائیان اسلام، از چند ماه قبل از قیام بهمن ماه تا به امروز خود از موضوعات مفصل و بسیار جالبی است که در این سلسله مقالات به آنها نخواهیم پرداخت. بررسی این امر رابه فرصت جداگانه دیگری محسول میکنیم.

آیت الله کاشانی) میتواند روشن شود. ضمن بررسی این امر، خواهیم دید که فدائیان اسلام نقشی بیش از مزدور و عامل اجرایی نداشته اند، عروسکان یک خیمه شب بازی بوده اند که نخ آن از جای دیگری کشیده شده، از جایی که کودتای ۲۸ مرداد کارگر دانی شد. اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم آرا و تجویز تلویحی شاه به قتل رزم آرا در این ملاقات (مجله "رکب" امروز"، مصاحبه با وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، شماره ۴، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸). و خواهیم دید که در جلسه ستری که در مورد قتل رزم آرا تصمیم گرفته شد چه کسانی شرکت داشته اند.

نقش خائنه ای آیت الله کاشانی (و نتیجتا عمال بی اراده ای او، فدائیان اسلام) از سی تیر ۳۱ بعد و نقش تعیین کننده ای آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع تحقیق جداگانه ای خواهد بود و در این سلسله مقالات بآن نخواهیم پرداخت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، فدائیان اسلام، که امروز مانند تمام روحانیون، صد البته از زمان تولد، "صد طاغوت" و "دشمن نظام شاهنشاهی" بوده اند، راست راست میکردند. نواب صفوی برای ایراد سخنرانیهای مذهبی به شهرستانها سفر میکند. در سال ۳۳، نواب صفوی به کشورهای عربی از جمله عراق، اردن و مصر میرود و پس از بازگشت به تهران، مورد استقبال پرشور فدائیان اسلام و بعضی از روحانیون بسیار بسیار سرشناس امروز قرار میکیرد. نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه مسیرود ("برنامه ای انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه ۳).

و سرانجام خواهیم رسید به علل اطمینان دستگیری و کشته شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم غائله و سکوت بیست ساله ای فدائیان اسلام. (۷)

## ادامه دارد

توضیحات :

(۱) البته ناکفته نباید گذاشت که علی اصغر حاج سیدجوادی، حتی در همین مقاله (ضمن دفاع از دکتر مصدق و بر شمردن خیانتها کاشانی) سعی کرد که توهم توده ها نسبت به "قشری از روحانیت" و بویژه به "آقای خمینی" را تحکیم بخشد. و امروز لابد از آن همه مجیز گوئی در صفحات "جنبش" نسبت به قشر روحانیت در مبارز و "رهبر انقلاب" پشیمان است!

(۲) باید توجه داشت که آیت الله کاشانی از فدائیان اسلام بعنوان عمال بی اراده خود استفاده میکرد و نواب صفوی و دوستان او از نفوذ و قدرت فوق العاده ای



# چند پاسخ

رضی است

بمنظور آنکه یک اشتباه رایج در جنبش بورژوازی در ایران نشان ندهد تفاوت میان ما هست و عملکرد در ایران توسط به نظر ما در مورد خرده بورژوازی وجود داشته باشد. در این زمینه توضیح میدهیم.

ما زمانی از اصناف سخن میگوئیم وزمانی از خرده بورژوازی. در جامعه سرمایه داری، قسمت اعظم اصناف قرون وسطایی، بدل به خرده بورژوازی میشود. یعنی مناسبات حاکم بر آنان مناسبات سرمایه داری میشود (راست، نجار و شاکردش در جامعه سرمایه داری همان رابطه استادکار و آموز جوامع ماقبل سرمایه داری نیست). طبیعی است که این استحاله در مدت زمان طولانی انجام میگیرد و همواره میتواند دست روی بخشهایی گذاشت که هنوز با چهار عتیق پیوند بیشتری از جهان سرمایه داری دارند. اینها بمعنا واقعی کلام هنوز خرده بورژوازی هستند. اینها بنایای مناسبات گذشته اند. هرچه جامعه در مسیر تکامل سرمایه داری پیشتر رود این افشار زوال و یا استحاله کاملتر می نمایند. هر چقدر که در مورد خرده بورژوازی داد، شود در مورد خرده بورژوازی هاست و نه در مورد این افشار که حتی برخی بی طبقه هستند یعنی از یک جایگاه طبقاتی کنده شده ولی هنوز جایگاه مشخصی ندارند. اصطلاحاً برخی از اینان را بومیین پرولتاریای خوانند ولی این توصیف نیز کامل حال همه آنها نمیشود.

برخی از اینان مادون پرولتاریا و برخی فیما بین پرولتاریا و خرده بورژوازی هستند. حکمی که ما داده ایم - و این حکم جدیدی نیست - در مورد خرده بورژواهاست. کسانی که در مناسبات تولید سرمایه داری عمل میکنند و باین مناسبات تنفق دارند (منشی در رده های پائین آن هستند)، از نظر طبقاتی مدافع آن هستند و خواهان صعود به دایره بورژوازی میباشند. ما بهیت این قشر ارتجاعی است. اما بدیهی است که بخشهایی از آن میتوانند در شرایط مناسب عملکرد مترقی داشته باشند و عملکرد مترقی در عصر حاکمیت سرمایه داران هیچ چیز نیست مگر عمل در جهت حاکمیت پرولتاریا. این امر زمانی انجام میگیرد که این بخش از خرده بورژوازی در تجربه زندگی خود متوجه

شود که مناسبات سرمایه داری چیزی جز تکبیر فقر برای وی بسیار نمیآورد. هنگامیکه متوجه شود که تنها راه نجات او بمشابهت سایر انسان (و نه خرده بورژوا) در گردن گذاشتن به رهبری پرولتاریاست. مارکس و انگلس در این زمینه درمانیفست کمونیست میگویند:

"صنوف متوسط - یعنی ماحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده با، پیشه ورا و دهقانان - همگی برای آنکه هستی خود را بعنوان صف متوسط از زوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند پس آنها انقلابی نیستند (یعنی صرف مبارزه با بورژوازی دلیل انقلابی بودن نیست. باید دید هدف از مبارزه چیست) بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند: زیرا میگویند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند، اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به صف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع خود دفاع نمیکنند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه مینمایند. پس نظریات خویش را ترک میگویند تا بتدریج پرولتاریا را بپذیرند." (و تاکید از ماست)

پس وضع آن "لیو فروشی" که مورد نظر است اگر از لومین پرولتاریاست که بحثش جداگانه است، و اگر میخواهد چرخ تاریخ را بعقب برگرداند که ارتجاعی است. تنها زمانی میتوان حرکت او را انقلابی خواند که به رهبری پرولتاریا کردن نهد. توجه داشته باش که الفاظ ارتجاعی و انقلابی نه از لحاظ بار دشنامی یا تمجیدی بلکه از لحاظ مناسبات تولیدی مورد نظرند. بنابراین نباید واهمه داشت که لیو فروش زحمتکش را اگر لومین است و یا اگر هنوز بمرحله ای نرسیده است که به رهبری طبقه کارگر کردن نهد ارتجاعی خواند. نقطه مثبت در این فرد ارتجاعی اما اینست که بلحاظ شرایط زندگی خود میتواند از تجربه زندگی درس بیاموزد و آگاهی در حدی که مایه حرکت او شود بیابد.



رفقا م و ن از رشت

۱- در مورد مواضع ما راجع به حزب جمهوری اسلامی و بورژوازی توضیحاتی را ضروری می بینیم.

ما معتقدیم که حاکمیت کنونی استلاف بین خرده بورژوازی و بورژوازی است. این مساله را بوضوح تشریح کرده ایم. اما در این مساله که آیا معادله ای وجود دارد که خرده بورژوازی یعنی حزب جمهوری اسلامی و بورژوازی یعنی مثلاً بنی صدر- بازرگانان، باید گفت که مساله با وجود آنکه از لحاظ کلی و برای ساده کردن میتوان چنین بیان کرد ولی باید در بحثهای دقیقتر به تعدیلات آن توجه داشت. همانطور که گفته ایم بدنه ای کلی حزب جمهوری اسلامی را خرده بورژوازی تشکیل میدهد اما این باطن معنی نیست که هیچ بورژوازی عضو این حزب نیست و از آن مهم تر این بدان معنی نیست که عده ای از بورژواها در رهبری آن نباشند. بورژوا با خرده بورژوا بودن هم در موضع طبقاتی میتواند باشد و هم در تفکر و مشی. توجه داشته باشید که میتوان سرمایه نداشت ولی بورژوا بسود (بورژوا مبین مناسبات اجتماعی است) کا بیتالیست مبین مناسبات تولیدی). از جانب دیگر ملاحظه میکنید که بخش قابل توجهی از خرده بورژواها هم از بنی صدر حمایت میکنند و مساله را بدین سادگی نمیتوان در نظر گرفت که اگر بنی صدر و شرکاء بورژوازی است چرا بخشی از خرده بورژواها هم بجای حزب جمهوری اسلامی از او حمایت میکنند در جناح بندیهای اجتماعی، جناح بندیها بر حسب موضع تولید پایه است ولی عوام مسل بسیار متعدد دیگر از جناح بندیهای اقتصادی (نه الزاماً تولیدی) تا جناح بندیهای بر حسب مسایل رو بنایی دخالت میکنند. طبقات و اقشار بر حسب این مسایل خود منقسم میشوند. در این میان جهت کلی را باید دید و گرنه دچار ساده پنداری که خطرناکتر از هر بلبه ای در عالم مارکسیسم است میشویم. در ادبیات حزب ایران جای یک بحث جامع در مورد حرکات خرده بورژوازی و بورژوازی انعکاس آن در احزابی مانند حزب جمهوری اسلامی و غیره خالی است. ما نیز تحلیل جامعی در این مورد نداریم. یک بررسی اجتماعی در مورد منشاء و ماهیت و ترکیب رهبری و توده های این احزاب باید همانقدر کا بیتالیست بودن یا نبودن مثلاً رهبری را در نظر گیرد که بورژوا بودن یا نبودن آنها را. امیدواریم در این زمینه بتوانیم ادای سهم کنیم ولی نتیجه ای این بررسی مشخص در مورد احزاب هر چه باشد تغییری در تحلیل در مورد نیروهای اجتماعی سهم در حاکمیت نمیدهد. حاکمیت در ایران همانطور که کراراً

گفته ایم در دست خرده بورژوازی و بورژوازی است.

۲- در مورد حساب کردن امپریالیسم بر روی باند بهشتی با باند بنی صدر توجه داشته باشید که این مساله بر حسب زمان میتواند تغییر کند. امپریالیسم بیوند خوبی با هیچ یک از باندها ندارد و روی باندهای حساب میکند که منافع او را بهتر نام میکنند. در مقاله ای "جرا شیخ علی خان نمی بخشد" (رهایی شماره ۴۷) اشاره کرده ایم که چگونه باند بهشتی کوشش میکردند با تظاهر به سخت گیری بیشتر، خودشان مخاطب امریکایی ها قرار گیرند و نشان دهند که آنها هستند که حلال مشکلاتند. در جریان حل مسالسه ای کروگانگیری نیز دیدیم که همین آقایان از همه پیش افتادند. امپریالیسم امریکا نیز بر حسب استراتژی و تاکتیکهای خود میتواند این جناح یا آن جناح را در این یا آن لحظه مورد توجه اساسی قرار دهد. این امر میتواند تعبیر کند. اما آنچه که تغییر نمیکند نقطه ای حرکت امریکا - یعنی حرکت از منافع خود است. در این سؤال نیز مانند سؤال پیش توجه داشته باشید که این مسایل به معادلات ساده تقلیل نمائند. موضوعات و حرکات اجتماعی را در پیچیدگی و ظواهر مناقض باید مورد توجه قرار داد. فردا روزی میتواند سیاست امریکا (در شکل و البته نه در محتوا) تعبیر یابد. و مخاطبین مجدداً عوض شوند.

**رفقا!**

**در تکثیر**

**و پخش رهائی**

**بکوشید!**



## اعتصابات کارگری در لهستان ۲

### ”بورکراسی و دمکراسی سوسیالیستی“

الف - شعبان و س - حسامی

بهررو، انتشار این سند، علاوه بر موارد فوق الذکر، برای آشنایی جنبش چپ ایران با نمونه‌های از نظریات جریان‌های چپ و کمونیست در بلوک ”سوسیالیستی“، که در نشریات و منابع سرمایه‌داری کوچکترین اشاره‌ای به آنها نمی‌رود (دقیقاً بخاطر چپ‌بودن این جریان‌ها)، مفید و مثبت خواهد بود. این سند با عنوان ”پیش‌سوی دموکراسی سوسیالیستی“ از نشریه‌ی متا (META) تابستان ۱۹۷۸، ترجمه شده است.



انقلاب سوسیالیستی - غالباً ما می‌گویند - انجام شده است. تضادهای طبقاتی از میان رفته‌اند، جای مبارزه طبقاتی را گوش‌جمعی تمام ملت گرفته است، و برای نخستین بار در تاریخ روابط اجتماعی حاکم انگشتر آزادانه‌ی نیروهای مولد را ممکن می‌سازند. اما از این دیدگاه شورشی کارگری توده‌ای که چندین بار ظرف چند سال اخیر در کشور ما رخ داده‌اند کاملاً غیر قابل درک است. اگر حزب متحد کارگران لهستان (( حزب کمونیست لهستان)) و دولت خلقی نماینده‌ی منافع توده‌های زحمتکش‌اند، پس این توده‌ها علیه چه کسی می‌شورند؟ تا آنجا که به دولت مربوط می‌شود، روشن است که تظاهرات کارگری بر حسب تعریف او فقط می‌تواند ضد سوسیالیستی باشد و کسانی که در این تظاهرات شرکت می‌کنند فقط می‌توانند ما چرا - جویانی باشند که باید شدت مجازات شوند. ((اما)) در حقیقت امر، این تظاهرات نشان داده‌اند که اگر کارگران بخواهند شرایط زندگی‌شان را بهتر کنند، یا حتی از بدتر شدن شرایط زندگی‌شان جلوگیری کنند، مجبور می‌شوند با دولت مقابله کنند. بعلاوه، این تظاهرات - همان‌طور که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نشان داده شد - دقیقاً همان عاملی هستند که

در قسمت اول مقاله، اوضاع اقتصادی و سیاست‌هایی را که طی دهه‌ی اخیر منجر به بحران کنونی در نظام اقتصادی - اجتماعی این کشور شده‌اند، با استفاده از آمار و ارقام بررسی کردیم. در ادامه و قبلاً از اینکه به مبارزات کارگری در لهستان و چشم‌انداز این مبارزات بپردازیم، لازم دیدیم سند زیر را که تحلیلی سیاسی - اجتماعی از اوضاع لهستان است ارائه دهیم. این سند بیانیه‌ای است که در سال ۱۹۷۸، توسط یک گروه اپوزیسیون کمونیست (بسیار اظهار خود گروه) نوشته شده است. این سند پس از رد سوسیالیستی بودن نظام موجود در لهستان، به بررسی و تحلیل انتقادی مبارزات کارگران و روشنفکران برداشته و نه تنها اصولی را که ”از خلال مبارزه برآنها، یک جنبش کارگری واقعی“ بوجود خواهد آمد، مطرح می‌کند. اصولی که ”جنبش انقلابی کارگری همیشه برآنها بنا شده است“ و ”در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند“ و ”پایه‌ی فعالیت شورا‌های کارگری در روسیه ۱۹۱۷ را تشکیل می‌دادند.“

لازم به تذکر است که ارائه‌ی این سند از جانب ما، لزوماً بمعنای پذیرش تمامی مواضع آن نیست. بعنوان مثال ”سرمایه‌داری دولتی“ بودن لهستان و جوامعی نظیر آن (که البته در خود متن نیز در کیومه آورده شده است)، موضع رسمی سازمان ما نیست. از طرف دیگر در خود سند تناقضاتی نیز چشم می‌خورد. از جمله اینکه در ابتدای آن بیان می‌شود که ”روابط اجتماعی موجود باید بطور بنیادی دگرگون شوند“ ولی در پایان اظهار می‌شود ”انجام یک انقلاب سیاسی...“ واضح است که انقلاب سیاسی بمعنای دگرگونی روبنایی است، حال آنکه دگرگونی بنیادی، استثمار، تضاد طبقاتی، طبقه‌های کم و سایر مسائل که در سراسر این سند به آنها اشاره می‌رود، تماماً یک انقلاب اجتماعی را الزام آور می‌سازند.

انکشاف سریعتر نیروهای مولده و صنعتی شدن سریعتر را ممکن ساخته‌اند، حتی اگر کارگران علنا چنین چیزی را طلب نکرده باشند. کارگران از طریق مبارزه‌شان ثابت کرده‌اند که دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت مانع از اساسی در راه پیشرفت اجتماعی بیشتر است، و (( ثابت کرده‌اند )) که روابط اجتماعی موجود باید بطور بنیادی دگرگون شوند.

تاکنون بوروکراسی توانسته است کارگران را قانع کند که توسعه اقتصادی مستلزم انضباط و تبعیت کامل از یک رهبری "حرفه‌ای" است. شعار "لهستان دیگری بسازید" که پس از دسامبر ۱۹۲۰ مطرح شد، به بوروکراسی توان آنرا داد که کارگران را خلع سلاح کند. هرگونه امکان تبدیل کمیته‌های اعتصاب به کمیسیون‌های کارگری که مسئول نظارت بر اجرای وعده‌های بوروکراسی باشند و بتوانند خود به انجام آنها کمک کنند پیشاپیش رد شد.

معلوم شد که شعار "لهستان دیگری بسازید" دقیقاً برای جلوگیری از ساختن "لشکر لهستان دیگر" مطرح شده بود، (( لهستان دیگری )) که در آن کارگران بتوانند تولید را اداره کنند و تمام تصمیمات مربوط به اقتصاد را بگیرند. پس از دسامبر ۱۹۲۰ نسبت به اینکمیته تناقضات اجتماعی - که اعتصاب انعکاس آشکار از آنهاست - برخوردی اتفاقی، یا "شکافی" موقتی میان حزب و توده‌ها، نیستند، بلکه جوهر نظام تولیدی لهستان و دیگر کشورهای هستند که "سوسیالیست" خوانده میشوند، آگاهی بیشتری حاصل شد.



قرار بر این است که هدف تولید در کشور ما عبارت باشد از "ارتقاء منظم شرایط زندگی کارگران، ایجاد شرایط مناسب برای پروراندن توان بشری هر فرد، و تقویت روابط اجتماعی از نوع سوسیالیستی" (ادوارد کیرک کنکره‌ی ششم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۲۱). اما به آسانی میتوان نشان داد، همانطور که کیرک خودش نیز توضیح میدهد، که تعریفی وی بهیچوجه حاصل تحلیل از نظام تولیدی ما نیست، بلکه وسیله‌ای است برای لاپوشانی ایدئولوژیک و کنترل سیستم. کیرک ادامه میدهد:

"حزب ما دلیل اساسی تقویت روابطش با اجتماع را در چنین تعریفی از اهداف و نیروهای محرکه‌ی انکشاف آتی سوسیالیسم می‌بیند."

ماهیت یک نظام تولیدی را نه امیال رهبران آن، بلکه شیوه‌ی واقعی کنترل تولید توسط دستگاه حزبی و دولتی معین میکنند، (( دستگاهی )) که بسیار متمرکز و از بقیه‌ی

اجتماع جدا است. این دستگاه خارج از تولید است و بالای سر جامعه قرار دارد، به این معنی که تمامی قدرت اداری در دست کاستی از مدیران "حرفه‌ای" کل جامعه متمرکز شده است. خود بوروکراسی و اشعبت‌مندی چنین قدرتی را پایه‌ای برای یک موقعیت اجتماعی ویژه میبندد (مثلاً بحکم مسوورخ دسامبر ۱۹۲۲ نگاه کنید که نظام حقوق بازنشستگی ویژه‌ای را برای افرادی که در مواضع رهبری دستگاه حزبی و دولتی قرار دارند، و برای اعضای خانواده‌ی ایشان برقرار میکند).

برای این قشر حاکم، بوروکراسی نه فقط یک ابزار قدرت، نه فقط یک وسیله، بلکه منشأ انسجام درونی آن، جسم و روح آن است. باین دلیل است که فقط آن اهدافی را میتواند برای تولید بپذیرد که با جدایی دستگاه دولتی از جامعه مغایر نباشند بلکه آنرا حفظ کنند.

باین ترتیب نظام فعلی از اجتماعی شدن واقعی قدرت، یعنی از الغاء دستگاه دولتی منفصل از جامعه، جلوگیری میکند. اینرا میتوان یکی از ارکان رژیم بحساب آورد. بنا براین نظام فعلی از (( بروز )) آنچه که جوهر سوسیالیسم است جلوگیری میکند.

وجود یک دستگاه دولتی منفصل (( از جامعه )) همیشه نشانه‌ی واضح مبارزه طبقاتی در جامعه بوده است. تضاد میان هیات حاکمه‌ی بوروکراتیک و طبقه‌ی کارگر نازده‌ترین انعکاس تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی است.

ریشه‌ی این تضاد در نوع دولتی (state) است که پس از انقلاب اکتبر بوجود آمد. لنین در همان اوایل خطر انحطاط نهادده‌های شوروی (soviet) را حس کرد و اظهارداشت که: "روشای بوروکراتیکی که بسازد در نهادهای شوروی بیداد آمده‌اند، قطعاً حتی بر سازمانهای حزبی اثری مهلک خواهند گذاشت، زیرا رده‌های بالای حزب در عین حال رده‌های بالای دستگاه دولتی نیز هستند." (\*)

در حالیکه در آغاز این انحطاط فقط بمثالی یک کرایش در میان کرایشهای دیگر ظاهر شد (لنین گفت "این یک دولت کارگری است") انحرافات بوروکراتیک است " (\*) )، این کرایش بزودی بقیه را تحت الشعاع قرار داد، و تاریخ آنچه که "نظام سوسیالیستی جهانی" خوانده میشود در واقع تاریخ تبدیل بوروکراسی به یک طبقه‌ی حاکم است.

این اولین طبقه‌ی حاکمی است که از یک ساختار (( سازمان یافته ))ی درونی برخوردار است. آن عنصری که به (( این طبقه )) انسجام میبخشد و به آن اتحاد سیاسی و اخلاقی میدهد حزب است. البته این بدان معنی نیست که دستگاه حزبی نمیتواند محصل رشد مبارزه و رقابت میان گروهها و جناحهای مختلف باشد. اما مساله‌ی اساسی این رقابت



یک مدت ثابت و از پیش تعیین شده میفروشد. بر عکس، در جامعه ما، هیچکس حق ندارد "کارخانه" اش را بدون اجازه قبلی ترک کند. کارگران نه فقط در خلال ساعات کارشان، بلکه در تمام مدت عمرشان تحت سلطه‌ی انضباط استبدادی یک کارخانه قرار دارند.



تضاد طبقاتی میان بوروکراسی و طبقه‌ی کارگر نه فقط در خلال قیامهای بزرگ، بلکه بالاتر از همه در کارکرد روزمره‌ی اقتصاد آشکار میشود. منافع طبقاتی بوروکراسی

حفاظت از یک دستگاه دولتی منفصل - هدف واقعی برنامه‌ی اقتصادی ملی است.

به این دلیل برنامه کاملاً با منافع اصل تولیدکنندگان بلاواسطه، که علیرغم میلشان بآن زنجیر شده‌اند، بیگانه است. در نتیجه، واحدهای تولیدی - از یک کسروه کار گرفته تا واحدهایی متشکل از چندین کارخانه - فقط تا آنجا در تحقق برنامه میکوشند که دفاع از منافع شخصی خودشان (گرفتن پاداش، بهبود موقعیت) مربوط است. بنابراین هر واحد تولیدی میبایست واحدهای دیگر را صرفاً ابزاری برای رسیدن به اهداف ویژه‌ی خودش تلقی کند. به این ترتیب رقابت خودبخودی میان واحدها تمام نظام اقتصادی را در بر میگیرد. عواقب این خصوصی کردن عمومی کل نظام اقتصادی عبارتند از بدیده‌های "توضیح ناپذیر" چون کیفیت نازل کالاها، اشکالات موجود در برقراری همکاری کارخانه‌های مختلف، و غیره. همه‌ی این مسائل صرفاً بر واقعیت اتلاف عظیم کوشش انسانی و ابزار مادی تولید دلالت دارد. تمام تجربه‌ی دهه‌ی اخیر شدت نافی مکتب رسمی است که میکوبد روابط اجتماعی فعلی دیگر مانعی بر سر راه انکشاف نیروهای مولده نیستند، و انکشاف صنعتی نیروی محرکه انکشاف اجتماعی است. بوروکراسی علیرغم اینکه از عواقب سیاسی مضر این اتلاف (برای خودش نیز) آگاه است. بدلیل نقشی که در فرایند تولید دارد، کاملاً از تشخیص ریشه‌های اصلی آن عاجز است. با صدای بلند، سازمانده‌ی بد کار، با آوری نازل، و بی توجهی واحدهای تولیدی مختلف نسبت به رفاه کارگران را محکوم میکند. اما مطلقاً نمیتواند ببیند که این با اصطلاح "سازمانده‌ی بدکار" ابتدایی ترین مظهر تضاد طبقاتی، "سازمانده‌ی بد" جامعه، است.

بعلاوه، خصالت بی نهایت اتمیزه شده‌ی کل نظام تولید نه فقط نتیجه، که هدف اجتماعی جاکمیت بوروکراسی نیز هست. زیرا به تداوم قدرت آن کمک میکند. ساختار قدرت منفصل از جامعه فقط تا زمانی ضروری است که

بسیار تقریباً همیشه عبارت است از اهتمام به محافظت از منافع کل قشر حاکم، و نه منافع افراد.

حتی اگر رهبرانی که در گذشته تقدیس میشدند برکنار و مجازات شوند، هدف از این عمل صرفاً حفظ آن ساختار قدرت بوروکراتیکی است که مورد تهدید سیاستهای آنان قرار گرفته بود. "ما آن حزبی هستیم که حتی اگر افراد آنرا ترک کنند باقی میماند؛ زیرا افراد میروند اما حزب باقی میماند، افراد اشتباه میکنند، امیدشان را از دست میدهند، اما حزب همیشه پیروز خواهد بود." (پلنوم هشتم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۵۶).

این عملکرد سیاسی حزب بیهیچوجه در تضاد با این حقیقت نیست که اکثریت (۶۰ درصد) اعضای آن کارگرند. (این رقم درست بنظر نمیرسد زیرا حتی مطابق آمار رسمی تعداد کارگران در حزب کمونیست لهستان از ۸۰ درصد در سال ۱۹۴۵، به ۶۰ درصد در ۱۹۴۹، و تدریجاً بحدود ۴۰ درصد در سال ۱۹۵۹ تقلیل یافته و پس از آن در همان حد ثابت ماند. تحولات اخیر نیز تعداد کارگران عضو حزب را به شدت کاهش داده است - رهایی). این کارگران بمتابهی پوشش حزبی، زیرا بدون آنشان ماهیت حزب بعنوان سازمان بوروکراسی بلافاصله افشا میشود.

نقشی را که حزب در فرایند تولید بازی میکند فقط بشکلی بسیار سطحی میتوان بسا نقش سرمایه‌داران مقایسه کرد. سازماندهی تولید در کشورهای "سوسیالیستی" مرحله‌ی بالاتری از تکامل تاریخی و اجتماعی را نشان میدهد. تولید دیگر نه در درون یک کارخانه بلکه در یک مقیاس ملی، یا بعبارت بهتر در مقیاس تمام کشورهای متعلق بیک نظام اقتصادی و سیاسی سازمان داده میشود. مجازاً میتوان گفت که تمام این کشورها یک "کارخانه‌ی بزرگ" را تشکیل میدهند. این "کارخانه" خودکفاست، بدین معنی که هم ابزار مادی تولید و هم کارگران بطور طبیعی بآن تعلق دارند. اینها همه اجزاء سرمایه‌داری دولتی" اند، و باین ترتیب برای همیشه در چرخ دنده‌های آن گرفتارند.

این امر فقدان بیکاری را نیز توضیح میدهد. بازار از میان برداشته شده، یعنی اینکه صرفاً بمتابهی یک نوع مشخص مورد توافق اداره‌ی اقتصادی وجود دارد. این امر وضع پرولتاریا را اساساً عوض میکند. پرولتاریا صرف نظر از سطح تحصيلات، مهارت، یا درآمدش یک طبقه‌ی جدید بردگان صنعتی امروزی را تشکیل میدهد. کارگر دیگر - مثل جامعه‌ی سرمایه‌داری نیروی کارش را نمی‌فروشد، زیرا فروش مبتنی بر این فرض است که شخص صاحب نیروی کار خودش است، و انرا برای

هرگز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

تحت این شرایط، فقط اعتصاب یک فرصت واقعی برای شکستن انحصار قدرت توسط بوروکراسی فراهم میآورد. آنچه که کارگران هنوز واقعا درک نکرده‌اند این است که در خلال اعتصاب قدرت به آنها منتقل میشود.

خواستهای کارگران اعتصابی عمدتاً بر مسایل اقتصادی متمرکز شده‌اند. کمیته‌های اعتصاب هر بار که وعدهی برآورده شدن خواستههای کارگران داده شده منحل شده‌اند. حتی وقتی کار همزمان در چند کارخانه در نقاط مختلف کشور متوقف میشد، کارگران مبارزاتشان را با هم هماهنگ نمیکردند و اغلب حتی از وجود اعتصاب‌هایی در بقیه‌ی نقاط بی‌خبر بودند. مارکس در زمان خود گفت (و این هنوز معتبر است) که:

"مهمتر از همه اینکه، کارگران در طول مبارزه و بلافاصله پس از آن، باید تا آنجا که ممکن است، علی‌گانه کوششهای بورژوازی برای آرام کردن اوضاع عمل نکنند... آنها باید طوری فعالیت کنند که هیجان انقلابی موجود پس از پیروزی، به ناگهان سرکوب نشود. برعکس، آنها باید آنرا تا حد امکان زنده نگاه دارند. جناح کارگران نه تنها نباید مخالف کارهای به اصطلاح فراطبی - موارد انتقام توده‌ای از افراد منفور و یا ساختمان‌های عمومی که خاطرات تلخی را بیاد میآوردند - باشد و این اعمال را تحمل کند، بلکه باید رهبری آنها را بدست بگیرد." (\*\*\*)

تضاد درونی و فقدان همبستگی در میان کارگران همیشه به نفع بوروکراسی‌اند. به ویژه بوروکراسی از تفاوت‌هایی که کارگران و روشنفکران را از هم جدا میکنند سود برده است. تشکیل کمیته‌ی دفاع از کارگران (KOR) بمثابة یکی از نتایج وقایع ژوئن ۱۹۷۶ اولین نمایش همبستگی کل پرولتاریا از سال ۱۹۵۶ باین سو بود. بوروکراسی خود را در مقابل چنین همبستگی‌ای عاجز یافت و مجبور شد وجود یک اپوزیسیون علنی را تحمل کند و همه‌ی آنها را که بجرم "لات‌بازی" در ژوئن ۱۹۷۶ زندانی شده بودند آزاد کند. اگر چه "کور" (KOR) نتوانست ساختاری برای این همبستگی فراهم آورد و خود را به کمیته‌ی مبارزاتی کارگران تبدیل کند (در واقع "کور" هرگز چنین هدفی را برای خود در نظر نگرفته بود)، اما به فرایند سازماندهی اپوزیسیون ضد بوروکراسی در مقیاسی وسیع کمک کرد.

برای اینکه اپوزیسیون فعلی به نافی نظام بوروکراتیک تبدیل شود، در وطن‌های اول بر این متکی است که کارگران صنعتی بتوانند خود را از توهمات اصلاح طلبانه

کارگران، از آنجا که هنوز شرایط کار خود را زیر فرمان خود ندارند، از همکاری با یکدیگر عاجز باشند.

وقتی ضایعات بجایی برسد که اقتصاد را فلج کند، این کارگران اند که به‌های آن را میبردارند. این بوضوح نوعی استثمار طبقه‌ی کارگر را نشان میدهد. وقتیکه گومولکادر ۱۹۷۰ و بارو شویچ (نخست وزیر لهستان در دولت گیرک - رهایی) در سال ۱۹۷۶ برنامه‌هایشان را برای تنظیم قیمت‌ها و دستمزدها "عرضه کردند، به "ضرورت اقتصادی" اشاره نمودند (یعنی، نیاز به اینکه کارگران مخارج اتلاف را تحمل کنند). در تضاد با این امر، آنچه که اکنون یک ضرورت اقتصادی واقعی شده است عبارت است از سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان. بعبارت دیگر، آنچه ضروری شده خودمختاری سیاسی پرولتاریاست.



پایه‌های خودمختاری پرولتاریا در خلال تظاهرات کارگری پی‌ریزی میشوند. کارگران تا آن حدی که توانایی متشکل شدن برای دفاع دسته جمعی از منافعشان را به دست میآورند، بیشتر و بیشتر رقابت‌های روزمره‌شان را کاهش میدهند، و باین ترتیب ضربه‌هایی به نظام استمیزی تولید وارد میآورند. بوروکراسی فقط در صورتیکه بتواند این نطفه‌های سازماندهی کارگران را خنثی کند خواهد توانست اوضاع را کنترل کند.

این درست است که تا بحال کارگران همیشه شور مبارزاتی خود را از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند از مرحله‌ی دفاع از منافع خود به مرحله‌ی حمله به بوروکراسی پیشروی کنند. ولی "نظم"ی که دوباره برقرار شده هرگز یک بازگشت ساده به اوضاع قبلی نبوده است. انکشاف نیروهای مولده، شهری شدن، و صنعتی شدن، که نتیجه‌ی مبارزات کارگران بوده‌اند، به نوبه‌ی خود شرایط مادی لازم برای تحکیم آتی پیوندهایی را که در درون طبقه‌ی کارگر شکل گرفته‌اند فراهم آورده‌اند.

در عین حال، کارگران بوسیله‌ی نمایش قدرت خود، دستگاه بوروکراتیک را تکامل بخشیده‌اند، به این طریق که آنرا مجبور کرده‌اند بیشتر و بیشتر از ابزار آشکاروخش برای اعمال قدرت خود استفاده کنند. باین دلیل، تضادهای طبقاتی بیشتر و بیشتر آشکار و افشاء شده‌اند.

پرولتاریا نمیتواند در مبارزه‌ی خود هیچ یک از نهادهای موجود دولت "سوسیالیستی" تکیه کند. تمام برنامه‌های "تنظیم قیمت‌ها" و دستمزدها همیشه مورد حمایت صمیمانه‌ی نمایندگان "واقعی" کارگران در حزب، سیم (پارلمان لهستان - رهایی)، و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفته‌اند.

از نوع "دفاعی" خلاص کنند، و در مرحله بعدی بر ظرفیت روشنفکران - که تا بحال بیشتر متوجهی ادبیات بوده اند - برای کمک به کارگران در این کوشش.

اپوزیسیون ضد بوروکراسی فعلی، در سوشالیست‌های نظریش، نه بر علیه بوروکراسی، که بر علیه "سوءاستفاده‌ی آن از قدرت" قد علم کرده است. خصلت استبدادی و خودکامی این دولت را محکوم کرده و درخواست کرده است که مقررات دولتی به مرحله‌ی اجرا درآیند و آزادیهای تضمین شده در قانون اساسی اجرا شوند.

بهمن ترتیب، ((این اپوزیسیون)) نه با اهداف فلهایی دولت، که با شیوه‌هایی که برای رسیدن به آنها بکار میروند مخالفت کرده است. روابط فعلی تولید ("شالوده‌ی سوسیالیستی") را بدیرفته و فقط اصلاح روستا، یعنی برقراری یک نظام چند حزبی، را خواسته شده است. ((این اپوزیسیون)) حتی نتوانسته است نشان دهد که چگونه و بوسیله‌ی چه کسی چنین دموکراتیزه شدنی میتواند به مرحله‌ی اجرا درآید.

اپوزیسیون روشنفکری نماینده‌ی هیچ چیز نیست مگر آنتی تز ایدئولوژی حاکم، و با این تریب، بر دشمن خود متکی است. درک آن از نام با درک بوروکراسی هماهنگ است، با این معنی که بر تقابلی سطحی میان این نظام و سرمایه‌داری، مطابق یک چشم انداز جنس‌اصایی - سیاسی (ژئوپلیتیکی) شرق - غرب، استوار است، بجای اینکه آنرا با تیارات تاریخی‌ای توضیح دهد که درک برتری تاریخی و همچنین محدودیتهای جدی نظام تولیدی کشورهای "سوسیالیستی" را ممکن می‌سازد.

برای ما، آنچه که مطرح است این نیست که به شکلی کاملاً نظری نظام سیاسی اجتماعی کاملاً جدیدی را طرح بریزیم که ((از نظام موجود)) بهتر باشند. مسائل عبارت است از اینکه، در تاریخ این نظام، اشکال نظامهای آزادی ممکن را که در فرایند خلق شدن هستند کشف کنیم.

در این نظام، ابزار تولید هم اکنون اجتماعی هستند، با این معنی که تولید همگی ضروریات زندگی توسط آنها شکل سازماندهی و اداره‌ی افراد در سطوح جامعه را بخود می‌گیرد. اما ((این ابزار)) هنوز برای خود اجتماعی نشده‌اند، یعنی سازماندهی و مدیریت هنوز عملی اجتماعی بخود نگرفته‌اند. سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان وجود ندارد. بنابراین، این نظام نوعی از استبداد است که تمام زمینه‌های زندگی را در بر میگیرد. تا زمانی که افراد متمیزه

شده از منافع شخصی خود (که در حقیقت کاملاً موهومیند) دفاع میکنند، فقط میتوانند به ناتوانی خود پی ببرند.



میتوان مسأله‌ی اساسی را آنکه جنبش کارگری در حال باز بیدار شدن با آن روبرو است، مسأله‌ای که همزمان با این جنبش مطرح شد، در پرسش زیر خلاصه کرده: "چه چیزی باید بجای دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت فرار دهیم؟"

در اینجا مسأله‌ی سازماندهی مطرح است. ما مینابست تمام پیوندهایی را که در خلال مبارزه‌ی طبقه شکل گرفته‌اند در نظر بگیریم، و آنها را نقطه‌ی شروع واقعیتی بدانیم. در حال حاضر این پیوندها شکل یک شبکه تماسهای غیر رسمی را دارند، ولی این امر فقط باین دلیل است که مبادله‌ی اطلاعات و هماهنگ کردن فعالیتها غیرممکن شده است. بدلیل وجود این تماسها، تبدیل اعتمادهای فعلی به یک مبارزه‌ی سیاسی آگاهانه در آینده ممکن خواهد بود.

در عین حال، از این شبکه‌ی تماسها، یک سازمان خودمختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرمهایی برای هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد. چنین سازمانی صرفاً مخالف رژیم نخواهد بود، بلکه هم آنتی تز و هم جایگزین آن خواهد بود. کار این سازمان این خواهد بود که بعنوان حامل منافع کارگران (در چهارجانب جدایی میان نمایندگان و آنها که نمایندگی میشوند، که خود میتواند مبنایی برای بوروکراتیزه شدن باشد) عمل کند. ((این سازمان)) شکل جنبشی سازماندهی جامعه‌ی آینده خواهد بود.

با تکیه بر چنین سازمانی، کمیته‌های اعتماد میتوانند پس از پایان اعتماد به شوراها کارگری تبدیل شوند. یا در دست گرفتن کنترل بلاواسطه اداره‌ی یک کارخانه، یک مجمع صنعتی، و غیره، شوراها کارگری به پایه‌هایی برای خودگردانی کارگران تبدیل خواهند شد، تا کارگران مسئولیت خود را خود بدست بگیرند و باین ترتیب دستگاه مدیریت منفصل - دستگاه بوروکراسی - را از میان بردارند، و بالاخره تضاد طبقاتی را از میان ببرند.



مبارزه برای برانداختن نظام بوروکراسی - اتیک مبارزه برای دموکراسی سوسیالیستی است. اینها اصولی هستند که جنبش انقلابی کارگری همیشه بر آنها بنا شده است. این اصول در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند،

مبارزه با اهریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

و پایه فعالیت شوراها را کارگری در روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. امروز لازم است که این اصول را بخاطر بیاوریم. البته نه برای اینکه از بوروکراسی بخواهیم از آنها پیروی کند، بلکه برای اینکه یک جنبش کارگری واقعی میتواند از خلال مبارزه برای این اصول پدیدار شود:

۱- حق اعتصاب: کسانی که بطور سازمان یافته از کار دست بکشند نباید اخراج شوند، و حق دارند از اعتصاب خود دفاع کنند.

۲- همدی مسئولان باید بطریق دموکراتیک انتخاب شوند و قابل عزل باشند. شیوهی انتخاب و انتصاب با لیستهای از پیش

تخلیص شده خاتمه داده شود. کسانی که برای خدمت در ارکانهای رهبری انتخاب میشوند باید پس از خاتمه دوره خدمت خود بمحل کار خود بازگردند. این هم چنین بدان معنی است که مدیریت یک کارخانه (یا هر کارگاه دیگر) باید توسط کارگران آن کارخانه انتخاب شود، و میتواند توسط آنان عزل شود، و این یعنی الغاء مدیریت حرفه‌ای.

۳- تخلیص دستمزد همهی مسئولان حزبی و دولتی در سطح دستمزد یک کارگر متوسط. لغو تمام امتیازاتی که در حال حاضر به مقامات مسئول تعلق دارند. برابری و عدالت اجتماعی با این معنی نیست که تمام دستمزدها باید یکسان باشند، بلکه فقط به این معنی است که انجام وظایف رهبری در هیچ سطحی نباید فرصت بدست آوردن امتیازات ویژه را فراهم آورد.

۴- آزادی فعالیت تمام سازمانهایی که به مقرران دموکراسی سوسیالیستی احترام میگذارند. هیچ سازمان سیاسی حق ندارد حق نمایندگی انحصاری منافع کارگران را غصب کند. از دیدگاه دموکراسی سوسیالیستی، تمام سازمانهایی که شوراها را کارگری را تنها مقام مسئول میدانند قانونی نیستند.



تخاد خستاتی میان بوروکراسی و پرولتاریا که در کشور ما با این روشنی ظاهر میشود ناشی از تمام ((کشورهای)) نظام سوسیالیستی جهانی است. از این روست که چشم انداز مبارزه‌ی پرولتاریای لهستان به مبارزه‌ی پرولتاریای بقیه‌ی کشورهای "بلوک سوسیالیستی" بستگی دارد. پیشرفت این مبارزه را با این وسیله میتوان ارزیابی کرد که بینیم تا چه حد خواهیم توانست بر تجزیه‌ی درونی‌ای که ویژگی "بلوک سوسیالیستی" است چیره شویم، و همبستگی بین-المللی کارگران را بر پیوندهای اقتصادی و فرهنگی‌ای که بین این کشورها در حال

شکل گرفتن هستند. بنا کنیم. فقط همبستگی بین‌المللی میتواند تضمینی باشد بر اینکه کوشش برای کسب آزادی سیاسی، انجام یک انقلاب سیاسی، و استقرار دموکراسی سوسیالیستی با دخالت خسونت‌آمیز خارجی در نیمه‌ی راه متوقف نخواهد شد.

ژانویه ۱۹۷۸



یکی از مسائلی که سبب شد ما این سند را انتخاب کنیم، اینست که برخی از پیش-بینی‌های آن در سال ۱۹۷۸، هم اکنون محقق شده‌اند. مثلاً "از این شبکه تماسها، یک سازمان خود مختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرصتهایی بسیاری هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد." حق اعتصاب در عمل گسب شده است و غیره. البته اینکه سایر مسائل طرح شده در آن نیز به وقوع خواهند پیوست یا نه مسئله‌ایست که در آینده روشن خواهد شد. بهر رو در شماره‌ها آینده به مبارزات مشخص کارگران و جوانب مختلفان و آینده این مبارزات خواهیم پرداخت.

## ادامه دارد

توضیحات

(\*) لنین، مجموعه آثار، (مسکو انتشارات پروگرس ۱۹۶۶) جلد ۳۱، صفحه ۲۲-۲۱  
 (\*\*\*) لنین مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۴۸  
 (\*\*\*\*) کارل مارکس و فردریک انگلس، "خطابیه به جامعه کمونیست"، منتخب آثار (مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۹) جلدیک، صفحه ۱۸۰

## تصحیح

در شماره گذشته رهائی در مقاله "اعتصابات کارگری در لهستان" نام نویسندگان مقاله از قلم افتاده بود که در این شماره آورده شده است.

## توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی مطبق با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در راه‌ی از جزئیات مطابق نظرهمی اعضاء آن نباشد.

## در حاشیه...

گول خورده اید. همانطوریکه دیشب

حمید گفت... (جمهوری اسلامی ۵ بهمن

۵۹ - تاکیدهها از ماست)

این "عمال خارجی" بقول آقای خمینی، چه کسانی هستند؟ همان نیروهای انقلابی و مترقی کسسه "انقلاب فرهنگی" ارتجاع را بموافطلبیده اند. همان کسانی که در "مصاحبه"ی تلویزیونی "حمید" مورد حمله قرار میگیرند!! و بالاخره کسسه کسانی "مشغول کمک به اربابان خودشان هستند"؟

آیا این آقای "حمید جرایدی" جاسوس امپریالیسم نیست که از سیمای جمهوری اسلامی و نه "رادیبوهای خارجی و منحرف" مشغول کمک رساندن به اربابان خود و "زهران" جمهوری اسلامی است. آیا این حاکمان جدید نیستند که وحشت زده از اوجگیری حرکت انقلابی توده ها دست به دامان عمال خارجی یا بقول آقای

خمینی "حمید" شده اند. و آیا این چپسوزی فراتر از بدعتهای آریامهری در سرکوب نیروهای انقلابی و مترقی نیست.

"از آن دیستان تا دانشگاه مرکسز توطئه است" و "از کودکستان تا دانشگاه مرکز..." (همانجا)

دیر نیست تا تحت "رهبری امام است" و "توصیه های جاسوسان سیا" رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی شاهد تعطیل شدن دیستانها و کودکستانها نیز باشیم. تا مبدا "عمال خارجی" با تبلیغات خود خاطر "حمید"، رهبر "اربابان" را بیش از این مشوش سازند.

با این همه معاون سابق وزارت دارایی و "شومن" جدید جمهوری اسلامی طی اولیمن نمایش خود یک چیز را بدرستی بیان کرد و آن اینکه طی مدت "بازداشت" با او بسیار خوش رفتاری کرده اند. غیر از این نمیتوان انتظار داشت. رژیم که انقلابیون بسیاری را در زندانها به بند کشیده و حبس و شکنجه های آریامهری را با خمس و زکات اسلامی به پای آنها مینویسد شایسته است که از ما موران ساواک و "سیا" بخوبی پذیرایی کند. و شایسته تر اینکه چنین ما مورانی بنسداد و کردار این رژیم و این رهبر را تأشید کنند. و اجرای چنین نمایشات چندش آوری ارزانی صدا و سیمای نکبت بار جمهوری اسلامی باد که توده های زحمتکش و انقلابی خواست خود را در خیابانها و با مشت های گره به نمایش خواهند گذارد.

## تشدید بحران...

آنند که در اسرع وقت، مزاحمین چپ را که یکی از سخت ترین موانع ممکن در راه تثبیت حاکمیت هستند، بپهرحوکه شده زمین بپروند. توده ها نیز علیرغم آنکه، توهمشان نسبت به رهبری روبه زایل شدن است، اما هنوز در یک مقیاس وسیع به میدان نیامده اند. از اینرو ایمن شرایب و ویژه، وظایف و تکالیف ویژه ای را در مقابل جنبش کمونیستی ایران قرار میدهد. تکالیفی که باید معادلات موجود را به نفع جنبش کمونیستی برهم زند.



مضمون واقعی این تکالیف - نه کسب قدرت به معنی مشخصان - بلکه کوشش بیکر در راه گسترش و نفوذ معنوی و تشکیلاتی چپ در میان مردم بر راستای مبارزه های است که از تثبیت هریک از دو جناح حاکم جلوگیری کند. عبارت دیگر، اگر در گذشته و در طول همین دو سال، چپ و سازمانهای آن صرفاً به رشد کمی میانندیشده و روشهای مبارزاتی که برای رسیدن به این هدف انتخاب مینمودند، روشها و تاکتیک های عمومی افشاگرانه بوده است، امروزه علاوه بر آن باید به تشدید مبارزات مردم و کانالیزه کردن موج مبارزات علیه حاکمیت دست زیند و اینگونه است که میتوانند این رشد کمی را در لحظه انکشاف تاریخی تبدیل به یک رشد کیفی نمایند و امروزه افشاکری بمعنی کلاسیک کلمه جای خود را به افشاکری بوسیله آن سری از اقداماتی میدهد که راه را بر تثبیت حاکمیت سد نماید، و زمینه ساز پاکیزگی توده ای جنبش چپ باشد. یعنی باید:

هر حرکت اعتراضی، آگاهانه و یا ناآگاهانه در زمینه های مختلف را با یک جهت مبارزه علیه دوجناح حاکمیت سازمان داد. در هر اقدام مترقیانه که باعث عدم تثبیت حاکمیت میشود باید شرکت نمود و آنرا سازمان ندهی کرد. در کارخانه ها باید عملاً علیه شعار انحرافی بالابردن تولید مبارزه نمود. در مدارس باید ناراضی بودن را علیه حاکمیت کانالیزه نموده و با دست زدن به اکتیون های اعتراضی، راه را برای رادیکالیزه کردن هر چه بیشتر محیط باز کرد. باید به میان جنگ زدگان رفت، و خشم آنان را علیه حاکمیت سازمان داد. باید... مضمون تبلیغات و حرکات افشاگرانه باید در جهت به ستوه آوردن نظام حاکم باشد. تاکتیک های مختلف افشاکری در اشکال مختلف آن، تحصن، اعتصاب، راه پیمایی، بحث های خیابانی، و حتی در صورت لزوم مقابله با تهاجمات او باش باید در دستور کار قرار گیرد.

کشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان،

# در حاشیهٔ رویدادها

## هم نوائی رهنمودهای امام امت و توصیه‌های يك ما مورسیا

نخورند. چرا که "دانشگاه مرکز توطئه است" و ۹۹ درصد دانشگاهیان (البته با عرض معذرت) افرادی فاسد و فریب خورده هستند و از خود بعنوان مثال نام میبرد. لیکن فراموش میکند بگوید که آیا آقایان بنی صدر، بهشتی، باهنر، آیت، فارسی، حبیبی، بازرگان و... و دیگر اعوان و انصار جمهوری اسلامی جز همان ۹۹ درصدند یا خیر.

امام امت نیز که خطر دانشگاه را از خطر "بمب خوشه‌ای هم بالاتر" میدانند و معتقدند است "تمام این مصیبت‌هایی که برای بشر پیش آمده است ریشه‌اش از دانشگاه بوده" (سخنرانی - روز ۲۷ آذر ۵۹) خرسند از همنوایی این ما مورسیا به دانش‌آموزانی که، روز بعد از "مصاحبه"ی تلویزیونی حمید جرابیدی، در جماران به دیدارش رفته بودند میگوید:

... اینها مشغول کمک به آریابیان خودشان هستند، بدانند که در

رادیوهای خارجی و رادیوهای منحرف از اینها پشتیبانی میشود... اینها هم همان جنگ را با صورت دیگری در مدرسه‌ها و دانشسراها و در دانشگاه‌ها بر راه میاندازند همه عمال خارجی هستند و

شما باید هر جا که هستید توجه‌تان، توجه شما زیاد بر این مسایل باشد که مبادا یک وقت چشم باز کنید ببینید

بقیه در صفحه ۲۱۸۶

اگر اجرای نمایشات تلویزیونی با شرکت ما موران ساواک از بدعت‌های رژیم شاه بود، وارثان بلائصل آن رژیم یعنی رهبران جمهوری اسلامی در این مورد گوی سبقت را. همچون بسیاری دیگر از موارد، از همتایان آریا مهری خود ربوده‌اند، و برای بر پا کردن چنین نمایشات نفرت‌انگیزی از همان اولیسن روزهای حیات ننکینشان ابعاد وقاحت را تا نهایتهای ممکن بسط داده‌اند.

اما تنها شکنجه‌گران معروف ساواک (همچون تهرانی) نیستند که در موقع لزوم با اجرای یک سریال نمایشی به کمک "رهبران" می‌آیند. برای سرکوب مبارزات حق طلبانه‌ی زحمتکشان، برای تخطیه‌ی انقلابیون کمونیست و نیروهای انقلابی و برای تأیید پندار و کردار "رهبر" و "رهبران"، "توصیه‌های ما موران سیاسا" (نظیر حمید جرابیدی) نیز بکار گرفته میشود. و این شکردی است که رژیم کنونی افتخار ابداع آنرا دارد.

در شرایطی که با آزادی گروگان‌نهایی (سابقاً جاسوس) امریکایی ما هیت سازشکارانه هیات حاکمه بیش از پیش نزد توده‌ها بر مملای شده است و در شرایط اوجگیری حرکت انقلابی دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز برای باز-گشایی مجدد دانشگاه‌ها و عقیم گذاردن انقلاب فرهنگی "مکتبیون و لیبرالها"، رژیم ارتجاعی، حمید جرابیدی ما مور چند ساله‌ی سازمان "سیا" که تا تاریخ ۵۹/۴/۳ (قبل از دستگیری) در مقام معاونت وزارت دارایی انجام وظیفه میکرد را به ایفای نقش جدیدی فرا میخواند. حمید جرابیدی که "دادگساره انقلاب" هنوز حساب‌گناه و "صواب"‌ها پیش‌را به آخر نرسانده در روز چهارشنبه اول دیماه در یک "مصاحبه"ی تلویزیونی چنان بشرمانده به تخطیه‌ی نیروهای انقلابی و تیرشده‌ی خود میپردازد که تنها از ما موران کهنه‌کار سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و "رهبران" و پاسداران رژیم سرمایه‌داری برمیآید.

اما چه جای تعجب که "توصیه‌های" یک ما مور سازمان جاسوسی "سیا" برای جوانان با فرمایشات "امام امت" یکان از آب درمیآید. این جاسوس امپریالیسم به جوانان ما توصیه میکند که در فکر بازگشایی دانشگاه نباشند و گول کسانی که چنین خواستی را تبلیغ میکنند

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی